

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

درسهای از يك اعتصاب

«نوروز» مقاومت و شام نار خمینی

درباره نقش و اهمیت ارتش آزادیبخش ملی

«ولایت مطلقه فقیه» یا آغاز پایان «ولایت فقیه»؟

معنای «پیام ۱۰ ماده‌یی»

خمینی در جستجوی «راه حل»

مهندسی مشاور چهاران

از نیمه راه گم‌شدگی

دکتر حسین فاطمی، گلوله‌یی شعله‌ور

تنها صداست که می ماند

صدای مضطرب بیت

فلسطین: گزارشی از قیام

«شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...»

د. ناطقی

محمدحسین حبیبی (خائیزی)

مجید شریف

جلال گنج‌های

محمدحسین نقدی

کریم قصیم

محمدعلی اصفهانی

عبدالعلی معصومی

کمال رفعت صفایی

کاظم مصطفوی

www.xalvat.org
www.KetabFarsi.com

شورا

ماهنامه شورای ملی تعاونی‌ها و تعاونیان ایران

شماره ۳۷۵ - بهمن ۱۳۶۶

شورا

ماهنامه شورای ملی مقاومت ایران

درس‌هایی از يك اعتصاب

فهرست

در کار انتشار «شورا» به سبب شرایطی که پیش آمد و همه از آن آگاهی دارند، چند ماه تأخیر افتاد. این شرایط البته بر ماهنامه تحمیل نشد، بر کل جنبش مقاومت تحمیل شد؛ از این رو در روند جاری همه کارها و فعالیتها وقفه به وجود آورد، از جمله در کار انتشار ماهنامه. از همکاران ماهنامه، بعضی در اعتصاب غذا شرکت داشتند و بقیه به کارهای تدارکاتی، تبلیغاتی و سیاسی این اعتصاب مشغول بودند. هر چند اعتصاب غذا مدتی پیش با موفقیت پایان گرفت، اما به‌راه‌انداختن دوباره ماهنامه بلافاصله پس از آن ممکن نبود. اهل فن خوب می‌دانند که انتشار منظم یک نشریه به کار یک کوره بزرگ شباهت دارد: خاموش کردنش دشوار نیست، اما دوباره به‌راه‌انداختنش...

این شماره از ماهنامه، اگر به موقع منتشر می‌شد، می‌توانست آغاز چهارمین سال انتشارش را اعلام کند. پس از آن نیز حوادث مهمی، چه در داخل ایران و چه در صحنه جهانی، پیش آمد که پرداختن به همه آنها در موقع خود ضرورت داشت. اما پس از چند ماه تأخیر، فقط می‌توان به یادآوری آنها پرداخت یا به بررسی پر اهمیت‌ترینشان بسنده کرد. شماره حاضر ماهنامه، از لحاظ ترکیب مطالب، چنین وضعی دارد.

با این همه لازم می‌دانیم در این سرسخن، به رویدادی اشاره کنیم که در میان رویدادهای مهم چند ماه اخیر، جای خاصی دارد: اعتصاب غذای هواداران مقاومت در چند شهر مختلف جهان. منظور از این اشاره، تحلیل و بررسی زمینه‌ها و علل این رویداد نیست. کاری به این نداریم که دولت فرانسه چرا و در چه شرایطی ناگهان تصمیم گرفت عده‌ای از هواداران مقاومت را از فرانسه به گابن اخراج کند یا

۳	* درس‌هایی از يك اعتصاب
۸	* «نوروز» مقاومت و شام تار خمینی د. ناطقی
۲۵	* درباره نقش و اهمیت ارتش آزادیبخش ملی محمدحسین حبیبی (خائیزی)
	* «ولایت مطلقه فقیه» یا
۳۵	آغاز پایان «ولایت فقیه»؟ مجید شریف
۴۹	* معنای «پیام ۱۰ ماده‌یی» جلال گنجهای
۶۲	* خمینی در جستجوی «راه حل» محمدحسین نقدی
۷۴	* مهندسی مشاور جماران کریم قصیم
۸۲	* از نیمه‌راه گمشدگی محمدعلی اصفهانی
۹۰	* دکتر حسین فاطمی، گلوله‌یی شعله‌ور عبدالعلی معصومی
۱۰۲	* تنها صداست که می‌ماند کمال رفعت صفایی
۱۰۷	* صدای مضطرب بهت کاظم مصطفوی
۱۰۸	* فلسطین: گزارشی از قیام
۱۱۹	* شورای ملی مقاومت: بیانیه، پیام، اطلاعیه...

بعد، برای توجیه این اقدام، به چه بهانه‌های ضدونقیضی متوسل شد. کاری به این هم نداریم که پس از اعلام اعتصاب غذا، چه عوامل ریزودرشتی، با چه چشم‌اندازها و هدفهایی، به تدریج وارد ماجرا شدند و هر کدام چقدر بر روند این زورآزمایی تأثیر گذاشتند. فقط می‌خواهیم ببینیم در این اعتصاب غذایی که در حدود چهل روز طول کشید و در نهایت به عقب‌نشینی دولت فرانسه از مواضع سفت و سخت اولیه‌اش انجامید، چه درس‌هایی نهفته است.

تنها درسی که همه محافل، حتی مخالفان سرسخت مقاومت، از این اعتصاب غذا و نتیجه پیروزمندان آن گرفتند و به آن اعتراف کردند، واقعیت «انضباط تشکیلاتی» و نظم و سازمانیافتگی مجاهدین بود. وجود «انضباط تشکیلاتی» در سازمانی که مبارزه‌اش را در قالب «چریک شهری» آغاز کرد، سپس دوره‌های مختلفی از فعالیت مخفی و مبارزه مسلحانه را پیمود و اینک، شش سال پس از آغاز مقاومت مسلحانه، مبارزه نظامیش را در قالب ارتش آزادیبخش ملی به پیش می‌برد، امری آن قدر طبیعی و بدیهی است که پذیرفتنش نیاز به «اثبات» ندارد. با این همه اگر همین امر بدیهی برای عده‌یی یک واقعیت تازه جلوه می‌کند، به سبب آن است که در مورد انگیزه و مکانیسم این «انضباط تشکیلاتی» تحلیل‌های نادرستی را پذیرفته بودند. برخی تصور می‌کردند این «انضباط تشکیلاتی» یک دیسیپلین نظامی از نوع معمول و متعارف آن است و، بنابراین، جز در زمینه نظامی قابل مشاهده نیست؛ عده‌یی هم آن را ناشی از تسلط «روابط زورپرستانه» بر سازمان مجاهدین و حاصل «فشار از بالا» یا «شستشوی مغزی» می‌دانستند. در واقع سالهاست که این قبیل مخالفان یا مدعیان جنبش مقاومت می‌کوشند مجاهدین را کسانی معرفی کنند که تنها به تسخیر قدرت سیاسی از راه توسل به قهر می‌اندیشند. «تنوری»‌های گوناگونشان در مورد «زورپرستی» و «ماهیت تروریستی» مجاهدین یا «ماجرای جویی» و «شهادت‌پرستی» آنها نیز از همین شناخت غلط سرچشمه می‌گیرد. باید اضافه کرد که در عرصه مبارزه قهرآمیز هم، همه آنها به‌رغم دلایل و شواهد انکارناپذیر، به قابلیت و کارآیی مجاهدین معترف نبوده‌اند؛ به عکس، کسانی هم پیدا می‌شدند و با وقاحت تمام ادعا می‌کردند که آن چه ما در میدان رزم انجام می‌دهیم، مجاهدین در عرصه تبلیغاتی به نام خود ثبت می‌دهند! واقعه اعتصاب غذا، اما، همه این‌گونه اظهارنظرها را، از اساس نقش بر آب کرد. در واقع، با دست‌زدن به اعتصاب غذای نامحدود، مجاهدین وارد عرصه‌یی از مبارزه شدند که تاکنون، به این شکل و با این شدت، در آن حضور نیافته بودند: عرصه مبارزه مسالمت‌آمیز.

اما اعتصاب غذا، تنها شکلی از اشکال مبارزه مسالمت‌آمیز نیست؛ مسالمت‌آمیزترین نوع مبارزه مسالمت‌آمیز است. گاندی، قهرمان بی‌گفتگوی عدم

خشونت، تنها استفاده از این حربه را برای خود مجاز می‌شمرد. حال می‌توان پرسید که کاربرد این وسیله از طرف مجاهدین، آن هم به طور ناگهانی و بدون زمینه‌سازی قبلی و درست در زمانی که بسیج نیرو برای تشدید مبارزه مسلحانه به اوج خود رسیده بود (نباید از نظر دور داشت که سلسله عملیات بزرگ نظامی ارتش آزادیبخش ملی در سراسر نوار مرزی، با شروع اعتصاب غذا تقریباً همزمان بود) چه چیز را نشان می‌دهد؟ بسیاری چیزها را؛ از جمله - و دست‌کم - این واقعیت را که رزمندگان مجاهد خلق آماده‌اند تا، در هر عرصه و با هر شیوه، مبارزه را تا پای جان ادامه دهند. البته از راه تحلیل درست از رژیم خمینی و الزامهای مبارزه با آن هم می‌شد به این نتیجه رسید؛ دلایلش هم روشن است: اگر جز این می‌بود و اگر مجاهدین این آمادگی همه‌جانبه را نمی‌داشتند، در مقابله با دشمن نابکاری چون خمینی تا به حال دهها بار از بین رفته بودند. اگر تاکنون باقی مانده‌اند و توانسته‌اند ابعاد مبارزه با رژیم خمینی را به نحوی بی‌سابقه گسترش دهند، به دلیل آن است که به الزامهای پیچیده این مبارزه سهمگین پاسخ متناسب داده‌اند. این بزرگترین درسی است که می‌توان از اعتصاب غذا گرفت.

اینک می‌توان گام دیگری برداشت و پرسید آیا «فشار از بالا» یا «شستشوی مغزی» می‌تواند انسانهایی را چنین آماده‌ی جانبازی کند؟ می‌دانیم که در تحلیل بسیج نیروی جانباز از طرف رژیم، برای گذشتن از میدانهای مین یا برای حمله با امواج انسانی، این نکته بارها عنوان شده است که با برانگیختن احساسها و غرایز نیرومند و ایجاد هیجانهای شدید عاطفی از راه تبلیغ مستمر و شدید ارزشهایی که ریشه‌های عمیق در ذهن دارند، می‌توان انسانهایی را آماده‌ی جانبازی کرد و به میدان فرستاد؛ پس از آن هم روانشناسی حاکم بر میدان جنگ آنان را، خودبه‌خود، به سوی هدف مورد نظر پیش خواهد برد. هم‌چنین می‌دانیم که «مجاهدشناسان» بلندپایه‌یی هم بوده‌اند که، بدون در نظر گرفتن تفاوت‌های کیفی انسانها، همین تحلیل را به سازمان مجاهدین تعمیم داده‌اند! اگر این فرض محال را بپذیریم که بر این تحلیل تعمیم یافته هیچ ایرادی وارد نیست، تازه دست بالا می‌توانیم نتیجه بگیریم که مجاهدین هم با «شستشوی مغزی» انسانها و قراردادنشان در محیط مناسب (میدان جنگ) می‌توانند آنان را آماده کنند که در خشن‌ترین و انفجاری‌ترین نوع حل تضاد - یعنی رویارویی با دشمن - جان خود را فدا کنند. اما آیا می‌توانند به همین ترتیب انسانهایی را نیز آماده کنند که در آرام‌ترین شرایط، بی‌هیچ هیجان و تنش عاطفی القایی، طی روزهای طولانی، به آهستگی و ذره‌ذره جان بدهند؟

از قضا اعتصاب غذای نامحدود شاید خود بهترین محک برای شناخت انگیزه‌ها باشد. هنگامی که شور و شوق روزهای اول فرو نشست، هنگامی که قوای

جسمانی رو به ضعف گذاشت، هنگامی که ادامهٔ اعتصاب به «وضع عادی» مبدل شد و دیگر توجهی را برنینگیخت، هنگامی که سرگیجه‌ها و دل‌پیچه‌ها اعتصاب‌کننده را از پا انداخت، آن‌گاه، در طول روزهایی که ساعتها و دقیقه‌هایش به بلندی سال و ماه به نظر می‌رسند، در خلوت و تنهایی، هیچ انگیزهٔ تزریقی و القاشده، هیچ «شستشوی مغزی» قبلی و هیچ «انضباط تشکیلاتی» آهنبینی نیست که بتواند در برابر از دست‌رفتن تدریجی جان مقاومت کند. آن چه در این آزمایش سنگین انسان را به مقاومت در برابر مرگ تدریجی توانا می‌سازد، نیروی ایمان است و بس؛ یعنی انگیزه‌یی که «بیرونی» و «القایی» نیست، بلکه جزء تجزیه‌ناپذیر وجود انسان است. بی‌تردید پیش از این هم مجاهدین، در زندانهای خوفناک خمینی و زیر شکنجه‌های جانفرسای عمال او، نمونه‌های فراوان و درخشانی از مقاومت نشان داده بودند. ارزش آن مقاومت‌های حماسی از نظر هیچ کس پوشیده نیست. با این همه باید به این واقعیت گردن نهاد که رودررویی با دژخیمی که شکنجه را به انسان تحمیل می‌کند، خود می‌تواند انگیزهٔ نیرومندی برای افزایش توان مقاومت باشد؛ هم‌چنان‌که روبه‌روشدن با دشمن در جبههٔ جنگ. اما در اعتصاب غذا این تحمیل شکنجه، که می‌تواند برانگیزندهٔ واکنش و تقویت‌کنندهٔ روحیه باشد، وجود ندارد. اعتصاب‌کننده نه به جبر، بلکه از روی آگاهی و اختیار کامل تن به شکنجهٔ جسمی - روانی هولناکی می‌دهد که پایش مرگ است. تحمل این شکنجه، به خلاف شکنجهٔ زندان، برای حفظ جان هم‌زمان یا پاسداری از اسرار و اطلاعات سازمانی نیست، برای ابراز همبستگی با انسانهایی است که مورد ستم قرار گرفته‌اند. این مقاومت وصف‌ناپذیر، که هیچ هدف سیاسی یا نظامی مشخصی را دنبال نمی‌کند و تنها رفع ستم از ستم‌دیده را مدنظر دارد، تنها می‌تواند به نیروی ایمان متکی باشد. طبعاً در هر گروه و جمعیتی می‌توان، این جا و آن جا، افرادی استثنایی را یافت که این قدرت مقاومت استثنایی را دارا باشند. اما وقتی صدتن از هواداران سازمانی، بدون تدارک قبلی، در چهار گوشهٔ دنیا دست به اعتصاب غذای نامحدود می‌زنند، می‌توان نتیجه گرفت که این قدرت مقاومت امری استثنایی، که منحصر به قهرمانان باشد، نیست؛ خصلتی است عمومی که همهٔ افراد آن سازمان دارا هستند و بنابراین سرچشمه‌یی جز ایمان به آرمانهای آزادیخواهانه، عدالت‌طلبانه و عمیقاً انسان‌دوستانه نمی‌تواند داشته باشد. این هم درس دیگری از این اعتصاب غذاست. در واقع مجاهدین با این اقدام، تابلویی را که از قدرت مقاومت خود ترسیم کرده بودند، تکمیل کردند. پس از مقاومت در زندانها، در زیر شکنجه‌های افسانه‌یی عمال رژیم و پس از مقاومت مسلحانه در برابر نیروهای سرکوب و اختناق رژیم، می‌بایست همان توان مقاومت را در عرصهٔ مبارزهٔ مسالمت‌آمیز هم نشان می‌دادند، و نشان دادند. به یاد داریم که در روزهای اول اعتصاب غذا،

جمعی از ایرانیان، ضمن اعتراض به اقدام دولت فرانسه، به مجاهدین هم این ایراد را گرفته بودند (بعضی از روی کینه‌توزی و بعضی دیگر از روی بی‌اطلاعی) که اگر در یک سال و نیم پیش، هنگامی که دولت فرانسه مسعود رجوی را وادار به ترک پاریس کرد، آنان مقاومت کرده بودند، امروز این اخراجها صورت نمی‌گرفت! توضیح آن روز شورای ملی مقاومت، مبنی بر این که تغییر محل اقامت مسئول شورا به خواست خود ما و برای سازماندهی نیروهای مسلح مقاومت صورت گرفته است، ظاهراً قانعشان نکرده بود. تجدید سازمان نظامی مقاومت، تشکیل ارتش آزادیبخش ملی و گسترش بی‌سابقهٔ عملیات رزمی در نوار مرزی را هم لابد «تبلیغات بی‌اساس» تلقی کرده بودند. اینک، پس از پیروزی اعتصاب غذا، قاعدتاً باید برای افراد بی‌غرض آن جمع و برای همهٔ کسان دیگر روشن شده باشد که اگر جابه‌جایی آن روز خواست خود جنبش مقاومت نبود، محال بود که تحمیل آن بر مقاومت، واکنشی به مراتب گسترده‌تر از اعتصاب غذای اخیر در تمام جهان برنینگیزد.

دولتمداران فرانسه در جریان اعتصاب غذا این درس را گرفتند که با توسل به هیچ عمل خودسرانه‌یی نمی‌توانند خواستشان را به مقاومت تحمیل کنند. پس از آن بود که از مسئول سازمانی که تا آن زمان ادعا داشتند از فرانسه اخراجش کرده‌اند، تقاضا کردند تا برای حل و فصل مسألهٔ اعتصاب غذا، نمایندگان به پاریس بفرستد. مسئولان سیاسی سایر کشورها نیز در پرتو تجربهٔ همین اعتصاب غذا، به اندیشهٔ ارزیابی دوباره از مقاومت ایران افتادند و اینک با دید تازه‌یی که حاصل همین تجربه است، جریان نبرد ارتش آزادیبخش ملی با نیروهای مسلح خمینی را می‌نگرند. جا دارد که ایرانیان نیز، هر نظری که دربارهٔ جنبش مقاومت دارند، دست‌کم به اندازهٔ خارجیان از این تجربهٔ پُربار برای شناخت واقعیت جنبش مقاومت درس بگیرند.

«شورا»

آزادی وحید گرجی

از آن جا که این قدرت‌نمایی در صحنه نظامی میسر نبود، رژیم با سلاح دیپلماسی تروریستی، یعنی تنها «سلاح مؤثر»ی که در اختیار داشت، وارد میدان شد. در روز ۳۰ آبان، زمانی که صادق طباطبایی، «سفیر سیار» خمینی، و حسن حبیبی، وزیر دادگستری رژیم، در پاریس به سر می‌بردند، روزنامه لوموند از قول وزیر خارجه فرانسه نوشت: «...تا زمانی که تمامی گروگانهای فرانسوی در لبنان آزاد نشوند، نه من به ایران خواهم رفت و نه ولایتی را به حضور خواهم پذیرفت». یک هفته پس از آن، در روز ۶ آذر ماه، دو گروگان فرانسوی آزاد شدند و دو روز بعد، در هشتم آذرماه، وحید گرجی که در سفارت رژیم در پاریس در واقع به تله افتاده بود، برای «توضیح‌دادن» در مورد اتهاماتش در رابطه با بمب‌اندازی به فروشگاه تاتی در سپتامبر ۸۶ (که ۹ تن کشته و پنجاه زخمی به جای گذاشت)، در بازپرسی حاضر شد. اما، هم‌چنان که خبرنگاران تلویزیون فرانسه هم اذعان داشتند، این امر فقط جنبه تشریفاتی داشت و همزمان با حضور وحید گرجی در برابر بازپرس، هواپیمایی نیز برای بردن او در یکی از فرودگاههای پاریس آماده پرواز بود. به علاوه، آن‌گونه که در گزارشها آمده بود، وحید گرجی زمانی در برابر بازپرس حضور یافت که سفارت رژیم در پاریس از تهران اطلاع و اطمینان یافته بود که پل توری، کنسول فرانسه در تهران، در «دادستانی انقلاب اسلامی» حضور یافته است. بعد هم، همان طور که اطلاع داریم، وحید گرجی از دفتر بازپرس به فرودگاه و از آن جا به تهران رفت و پل توری هم به فرانسه بازگشت. البته برای فرانسه راه «آبرومندانه» تری هم برای این مبادله وجود داشت. اما فرانسه حاضر شد که وحید گرجی را، که بنا به شهادت کسانی چون فواد صالح و احمد مهاجر، برنامه‌ریز بمب‌اندازی به فروشگاه تاتی بود(۱)، تبرئه کند و به ایران برگرداند و در ضمن این خواری را هم پذیرفت که کنسول فرانسه، که دارای مصونیت دیپلماتیک کامل بود، در دادگاه رژیم مورد بازپرسی قرار بگیرد. این امر البته ناشی از حساسیت و اهمیت موعد آزادی گروگانها بود: دولت فرانسه می‌خواست همه گروگانها را قبل از سال نو به فرانسه باز گرداند.

اخراج مجاهدین محور اصلی معامله

آزادی وحید گرجی البته بخشی از معامله بود، فشار به مجاهدین خلق و محدودکردن آنان، محور اصلی را در معامله خمینی با فرانسه تشکیل می‌داد(۲).

«نوروز» مقاومت و

شام تار خمینی

د. ناطقی

اخراج پناهندگان سیاسی هوادار سازمان مجاهدین خلق در شانزدهم آذرماه، هم‌چنان که بیشتر رسانه‌های همگانی و مطبوعات مهم غربی بر آن تأکید کردند، معامله‌یی بود که بین دولت فرانسه و رژیم خمینی صورت گرفت. دولت فرانسه به این معامله از آن‌رو نیاز داشت که در مقابل بتواند گروگانهای فرانسوی را در لبنان آزاد کند و به این ترتیب با جلب افکار عمومی، زمینه مناسبی برای پیروزی اکثریت دست‌راستی کنونی در انتخابات ریاست‌جمهوری آینده فراهم آورد. اما برای خمینی مسأله اهمیت به مراتب بیشتری داشت. او در آستانه این معامله، در وضع نامطلوبی قرار گرفته بود. در صحنه بین‌المللی، هنوز تلخکامی و درد ناشی از رویداد مکه او را آزار می‌داد. کنفرانس چهارروزه سران عرب که در آن، برای نخستین بار رهبران همه کشورهای عرب شرکت داشتند (از جمله حافظ اسد، تنها متحد نزدیک رژیم در دنیای عرب)، در پایان کار خود با صدور قطعنامه‌یی «اعمال جنایتکارانه» رژیم در مکه را محکوم نمود و رژیم را، به خاطر عدم پذیرش تلاشهای صلح، مورد سرزنش قرار داد. در مقابل از عراق به خاطر «واکنش مثبت به تمام ابتکارات صلح‌قردانی» کرد و «همبستگی خود را با کویت در برابر تجاوز رژیم ایران» اعلام نمود. ناکامی رژیم در صحنه بین‌المللی، با ضربه‌های مرگبار ارتش آزادیبخش ملی در روزهای اول آذرماه نیز همراه شد و در یکی از این عملیات بود که لشکر ۶۴ ارومیه تارومار گردید. در این شرایط رژیم خمینی نیاز به یک قدرت‌نمایی در برابر مقاومت از یک سو و تحرکی در سیاست خارجی از سوی دیگر داشت.

روزنامه آبرور در پانزدهم آذر گزارش داد که در توافق رژیم با فرانسه در مورد آزادی گروگانهای فرانسوی در لبنان، محدود کردن فعالیت مجاهدین در فرانسه نیز یکی از شرطها بوده است. روز دوازدهم آذر رادیو رژیم گزارش داد که شیخ الاسلام، معاون سیاسی وزارت خارجه رژیم، در میزگرد تلویزیونی اعلام کرد که با مذاکرات سری و مستقیم بین فرانسه و رژیم «بحران چهار ماهه در روابط سیاسی دو کشور پایان یافته است و ۳ تن کادر دیپلماتیک ایران روز شنبه آینده معرفی خواهند شد». روز ۱۵ آذر نیز نخست‌وزیر رژیم رضایت خود را از پیشرفت در عادیسازی روابط با فرانسه اعلام و اظهار امیدواری کرد که بهبود بیشتری در پیش باشد. روابط رژیم و فرانسه این چنین در حال بازسازی بود. دولت فرانسه، لابد برای این که «حسن‌نیت» خود را به رژیم ثابت کند و در نتیجه، بقیه گروگانها را به فرانسه بازگرداند، در بامداد روز دوشنبه ۱۶ آذر با یک یورش گسترده پلیسی به دفتر مطبوعاتی سازمان مجاهدین و خانه‌های گروهی از هواداران مجاهدین در پاریس و حومه، عده‌یی از آنان را بازداشت کرد. گرچه دولت فرانسه برای این اقدام، روزی را انتخاب کرده بود که با یکی از رویدادهای بزرگ سیاسی سالهای اخیر - یعنی سفر گرباچف به آمریکا و امضای قرارداد برجیدن موشکهای میان‌برد اتمی از اروپا - مصادف بود، اما خبر دستگیری هواداران مجاهدین خلق نیز، در فرانسه و اکثر کشورهای اروپایی و آمریکا، در صدر اخبار روز جای داشت و روزهای بعد هم نه تنها اهمیت خود را حفظ کرد، بلکه گاه تیتراژ اول اخبار را تشکیل می‌داد.

اعتصاب غذای قهرمانانه

اعتصاب غذای مجاهدین، که نزدیک به چهل روز به طول انجامید، و مبارزه‌یی که مجاهدین برای بازگرداندن پناهندگان اخراجی به گابن، در کشورهای مختلف جهان به راه انداختند، رویدادی بود که سبب شد بسیاری از محافل سیاسی و مطبوعاتی و افکار عمومی کشورهای مختلف جهان، نگاهی دوباره به مقاومت ایران بیفکنند و شناخت تازه و درست‌تری از سازمان مجاهدین به دست آورند. مبارزه قهرمانانه و پیروزمندانه مجاهدین نه تنها دستاوردهای بسیاری برای مقاومت و پناهندگان سیاسی ایرانی در بر داشت، بلکه حاوی درسهای آموزنده‌یی هم برای افکار عمومی فرانسه، در زمینه شناخت ماهیت ارتجاعی سیاست دولتمردانشان بود. آنها از زبان سیاستمداران سرشناس و شخصیت‌های اجتماعی کشور خود و از زبان نمایندگان پارلمانهای کشورهای مختلف شنیدند و، در مطبوعات فرانسه و سایر کشورهای اروپایی و آمریکا خواندند که آن چه انجام گرفته، عملی کاملاً غیرقانونی و

«معامله‌یی نفرت‌انگیز» بوده و دولت فرانسه، بدین ترتیب، حقوق پناهندگی و حقوق بشر را پایمال کرده است. پایان پیروزمندانه اعتصاب غذای مجاهدین و بازگشت پناهندگان اخراجی به فرانسه را مطبوعات و رادیو - تلویزیونها، پیروزی مجاهدین در برابر دولت فرانسه ارزیابی کردند. هر چند نخست‌وزیر فرانسه در یک برنامه تلویزیونی، در ۲۴ دی‌ماه، ادعا کرد که «به دلایل انسانی با بازگشت پناهندگان موافقت کرده است» و بعد هم خط و نشان کشید که اگر مجاهدین بخواهند علیه رژیم خمینی فعالیت کنند چنین و چنان خواهد کرد، اما علاوه بر آن که به فوریت پاسخ خود را از مسعود رجوی دریافت کرد، در وسایل خبری فرانسه نیز این اظهارات یک ژست توخالی تلقی شد. از جمله روزنامه لیبراسیون

مجاهدین به مذاکره بنشینند و قرارداد امضا کند. این رویداد به دنیا نشان داد آنهایی که مردم ایران را نمایندگی می‌کنند نه آخوندهای مرتجع و خونخوار حاکم، بلکه زنان و مردانی مترقی و پیشرو، با اراده‌یی چون کوه استوار، می‌باشند. این حقیقت را نیز به اثبات رساند که، به قول مسعود رجوی، مجاهدین برای جاجوش کردن در فرنگ و جان به‌دربردن به این جا نیامده‌اند که بتوان آنها را به تسلیم و سکوت وا داشت. رهبر مقاومت در پیام خود به اعتصاب‌کنندگان برای پایان دادن به اعتصاب غذا، یادآور شد که این پیروزی متعلق به همه پناهندگان سیاسی ایران و متعلق به مردم ایران است.

روز ۲۴ دی‌ماه که همه از امضای قرارداد بین مهدی ابریشمچی با وزیر امنیت فرانسه خبردار شدند، اتفاقاً روزی بود آفتابی با هوایی بهاری. در برابر دفتر کمیساریای عالی پناهندگی در پاریس، دوستان و هواداران مجاهدین، اعتصاب‌کنندگان و همه حاضرانی که از این پیروزی شادمان بودند، موفقیت به‌دست‌آمده را به مجاهدین و به یکدیگر تبریک می‌گفتند. بازار دیده‌بوسی و تبریک‌گفتن چنان گرم بود که گویی سال تحویل شده و عید نوروز فرارسیده است. در واقع آن روز، روز پیروزی بزرگ بین‌المللی مجاهدین و «نوروز» مقاومت بود.

سیلی «استاد»

همزمان با درخشندگی و پیروزی بزرگ مقاومت که خنثی‌شدن توطئه رژیم پلید خمینی را در خود داشت، تضادهای درونی رژیم به جایی رسید که صدای ترک‌برداشتن برج و باروی دژ تاریک و سیاه ولایت‌فقیه انعکاس جهانی یافت. خامنه‌ای در نماز جمعه ۱۱ دی ماه، با اشاره به فتوای خمینی در مورد قانون کار، گفت که منظور از شرط و الزامی که دولت می‌تواند به دوش کارفرما بگذارد، آن شرطی است که در چارچوب احکام پذیرفته شده اسلام است، نه فراتر از آن. خامنه‌ای با این اظهارات، خود را در وضعیتی قرار داد که ناچار شد، در مقابل فشار جناح مقابل، در هفدهم دی ماه نامه‌یی به خمینی بنویسد و از وی بخواهد که نظرات فقهی خود را در مورد حدود اختیارات دولت اسلامی بیان کند. اگر فشاری وارد نیامده بود هیچ دلیلی نداشت که این نامه و پاسخ آن علنی شود. خمینی در پاسخ، به طور بسیار صریح، به خامنه‌ای یادآور شد که برداشت وی از ولایت‌مطلقه کاملاً خلاف نظر او است و «حکومت که شعبه‌یی از ولایت‌مطلقه رسول‌الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور اسلام باشد، یکجانبه لغو کند... می‌تواند

را پیش ببرند. اعتصاب غذای مجاهدین تنها به پناهندگان اخراجی به گابن و هواداران مجاهدین در پاریس محدود نبود. عده‌یی از هواداران سازمان در واشنگتن و لندن نیز با اعتصاب غذا و تحصن در برابر سفارتخانه‌های فرانسه، بر فشار سیاسی روی دولت فرانسه به مراتب افزودند. به علاوه در طول این اعتصاب غذا، راهپیماییها و مصاحبه‌ها و تظاهرات دیگری هم صورت گرفت که تدارک آنها بدون برخورداری از یک تشکیلات بسیار نیرومند و محکم امکان‌پذیر نبود. سوم، دیپلماسی انقلابی شورا و مج

از حج، که از فرائض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، جلوگیری کند...». خامنه‌ای «امام جمعه تهران، رئیس‌جمهوری ایران» شاید اصلاً تصورش را هم نمی‌کرد که این چنین از مرحله پرت قلمداد شود و پس از سالها «تلمذ در محضر امام»، چنین سیلی غیرمنتظره‌ای از استاد خود دریافت کند.

«هجمه» خط امامیه

اما ماجرا به همین جا ختم نشد. خط امامیه، با استفاده از فرصتی که پیش آمده بود، تهاجم را آغاز کردند. رفسنجانی همان روز در مجلس، به شورای نگهبان تذکر داد که «آقایانی که منصوب حضرت امام هستند، نظرات امام را جدی بگیرند و نظرات خودشان و دیگران را مانع اجرای نظرات امام نکنند». دو روز بعد، در ۱۹ دی ماه، «عده‌ای از نمایندگان مجلس» در نامه‌یی به خمینی که در مطبوعات رژیم منعکس شد، «مواضع ناشایست و عرض‌اندامهای نابه‌جا و نادرست کسانی که در برابر صلاحیدهای مؤکد و صریح حضرت ولی‌فقیه تفاسیر سلیقه‌یی نموده‌اند را محکوم کردند و «پیروی از رهنمودهای برخاسته از... فقاہت اصیل و پویا» (۳) را، که خمینی را در سه دهه اخیر آغازگر آن دانسته بودند، به تصمیم‌گیران توصیه و تأکید کردند. اما این هنوز پایان کار نبود. پس از آن که امامی کاشانی، در خطبه نماز جمعه ۱۸ دی ماه هیچ اشاره‌یی به جواب خمینی به خامنه‌ای نکرد، این بار شش تن از نمایندگان مجلس رژیم از امام کاشانی (سخنگوی شورای نگهبان) خواستند توضیح دهد که چرا این موضوع مهم را در نماز جمعه مطرح نکرده است. «انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران» و «اتحادیه انجمنهای اسلامی دانشگاههای کشور»، در دو اطلاعیه جداگانه که در کیهان ۲۱ دی ماه به چاپ رسید، امامی کاشانی را به همین مناسبت مورد سؤال قرار دادند. «حجت‌الاسلام عباسی»، سرپرست دفتر تبلیغات حوزه علمیه قم، نیز در مصاحبه‌یی با همان روزنامه، با اشاره به این که فتوای نامبرده از سوی «کسانی که نمی‌خواهند این مسائل جا بیفتند، با بی‌میلی دنبال می‌شود»، گفت: «ما نمی‌توانیم این مسأله را یک غفلت بنامیم و اگر هم غفلت شده باشد، عذر بدتری خواهد بود». شاید مهم‌تر از آنها مقاله «حجت‌الاسلام محمدعلی انصاری کرمانی» در همان کیهان ۲۱ دی بود که در آن سکوت امامی کاشانی را - که به تازگی از سوی شورای نگهبان به ریاست هیأت مرکزی نظارت بر انتخابات معین شده بود - «برخوردی جریانی و خطی» دانسته بود. او، با یادآوری اظهارات قبلی امامی کاشانی در مورد بی‌طرفی اعضای نظارت بر انتخابات، نوشت: «ما واقعاً نمی‌دانیم قسم را باور کنیم یا دم خروس را».

جناح «فقه سنتی»، که شورای نگهبان نیز بیشترین همسویی را با آن دارد، زیر شلاق انتقاد خط امامیه، تا زمان انتشار دومین نامه خمینی به خامنه‌ای حالت تدافعی داشت. امامی کاشانی در مصاحبه‌یی با کیهان (۲۳ دی ماه)، این تصور را که از طرز تفکری «مغایر با نظر مبارک امام» دارد، رد کرد و علت سکوتش را در نماز جمعه ناشی از «غرق‌بودن در مسائل انتخابات» و دیر مطلع‌شدن از پاسخ خمینی و نبودن فرصت مشورت با سایر اعضای شورای

لوموند با آذری قمی» در رسالت ۲۲ خرداد ۶۵ به چاپ رسید، صریحاً گفته بود که مهدوی کئی را برای نخست‌وزیری مناسب می‌داند. اینک با طرح یک سؤال و پاسخ به آن، در پوشش نوعی دفاع از اختیارات ولی‌فقیه، ابهام و سوءظن بیشتری را نسبت به خمینی دامن می‌زند. او می‌نویسد: «... ما معتقدیم که ولی‌فقیه می‌تواند مجلس شورای اسلامی یا شورای نگهبان یا شورای عالی قضایی یا هیأت دولت را، در صورتی که لازم بداند، منحل نماید». اما در واقع می‌خواهد به طور غیرمستقیم، بدگمانی «آیات عظام و فقهای شورای نگهبان» را نسبت به احتمال انحلال شورای نگهبان توسط خمینی برانگیزد.

«سیم آخر» خامنه‌ای

گرچه سران و مهره‌های رژیم همه خود را شاگردان خمینی و او را ولی‌فقیه و رهبر خود می‌دانند، اما در این چند سالی که طعم قدرت را چشیده‌اند و مقامی را در رژیم اشغال کرده‌اند، حق آب و گلی برای خود قائل هستند و انتظار دارند «شان و احترام» شان حفظ شود. پاسخ خمینی به نامه اول خامنه‌ای بی‌تردید برای خامنه‌ای خیلی سنگین بوده است، چرا که وی به اصطلاح رئیس‌جمهوری اسلامی است. شاید این احساس را هم داشته است که سفیران و نمایندگان کشورهای خارجی، به هنگام ملاقات با او، اثر «سیلی امام» را بر گونه او خواهند دید. شرکت‌نکردن خامنه‌ای در سمینار ائمه‌جمعه، که علت آن کسالت ذکر شده بود (۶)، چیزی جز نشان‌دادن نارضایتی نمی‌توانست باشد. خامنه‌ای، پس از پایان دوره ریاست‌جمهوریش، بر طبق قانون اساسی رژیم نمی‌تواند برای سومین بار پیاپی به مقام ریاست‌جمهوری برسد و دستش از قدرت کوتاه خواهد شد. از آن جا که سرنوشت جنگ قدرت درونی رژیم تا اندازه زیادی در انتخابات مجلس تعیین می‌شود، با توجه به زمینه‌چینیهای خط‌امامیها برای جلوگیری از راه‌یافتن نمایندگان جناح رقیب به مجلس، یا لااقل هر چه محدودترکردن تعداد آنها، باید اظهارات خامنه‌ای در نمازجمعه دوم بهمن را تلاشی برای بی‌اعتبارکردن مجلس و دلسردکردن «امت همیشه در صحنه» از شرکت در انتخابات دانست. خامنه‌ای، ضمن تأکید نقش ولی‌فقیه و این که همه ارگانهای رژیم اعتبارشان را از وی می‌گیرند، گفت: «... وگرنه نمایندگان مجلس خبرگان چه حقی دارند که قانون اساسی وضع کنند و اکثریت مردم چه حقی دارند که قانون اساسی را امضا و آن را لازم‌الاجرا کنند». در طول هشت سال گذشته برای همه روشن شده است که مردم در نظام ولایت‌فقیه صاحب هیچ حقی نیستند، اما سران رژیم، از خمینی گرفته تا دیگران، پیوسته بر نقش مردم و «امت همیشه در صحنه» در امور مختلف

انتظار نبود که با تشدید تضادهای درونی رژیم، در مرحله برگزاری انتخابات، خمینی در کنار یکی از باندها (خط‌امامیها) و رودرروی جناح دیگر و شورای نگهبان قرار بگیرد، اما این رویارویی زودتر از زمانی که تصور می‌شد، رخ داده است. به هر حال پس از ردوبدل شدن نامه دوم بین خامنه‌ای و خمینی و دلجویی و تجلیل خمینی از خامنه‌ای، جناح «فقه سنتی» دست به حمله متقابل زد. روزنامه رسالت، که در حال حاضر بیانگر نظرات جناح «فقه سنتی» است (۵)، مطالب گوناگونی از زبان مهره‌های رژیم، به صورت مصاحبه و مقاله یا به صورت اظهارنظر در کنفرانسها و سمینارها، با تیتراهای درشت چاپ کرد که در همه آنها

تأکید می‌کرده‌اند. حالا وقتی خامنه‌ای با این صراحت اعلام می‌کند که مردم و مجلس خبرگان هیچ‌کاره‌اند (که می‌تواند مجلس شورای رژیم را هم شامل شود)، مردم مورد نظر خامنه‌ای می‌توانند پیش خود این حساب را بکنند که وقتی هیچ‌کاره‌اند، چرا خود را سبک کنند و پای صندوقهای رأی بروند. خامنه‌ای به یاد دارد که وقتی در انتخابات ریاست‌جمهوری سال ۶۴، ۴ میلیون رأی کمتر از دفعه قبل به دست آورد، خبرگزاریها و محافل خبری آن را به «رویکردان‌شدن رأی‌دهندگان از رئیس‌جمهوری» تعبیر کردند. بنابراین وقتی پیشاپیش می‌داند دستش از قدرت کوتاه خواهد شد و جناح مقابل هم، به احتمال زیاد، مجلس را قبضه خواهد کرد، شاید به مصداق «دیگی که برای من نجوشد، بگذار در آن کله سگ بجوشد»، خواسته است کاری کند که «امت همیشه در صحنه» رغبتی به شرکت در انتخابات نشان ندهد و انتخابات و مجلس آینده جلوه و اهمیت تبلیغاتی خود را از دست بدهد.

انتخابات و شورای نگهبان

خمینی، در شهریور ۵۸، در یک سخنرانی گفت: «آنها که دم از اقتصاد می‌زنند و زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، نمی‌دانند انسان چیست. خیال می‌کنند انسان هم یک حیوانی است و کارش خورد و خوراک است، مثلاً این حیوان چلوکباب می‌خورد، آن حیوان گاه. بنابراین کسانی که زیربنای همه چیز را اقتصاد می‌دانند، انسان را حیوان می‌دانند... الاغ هم زیربنای همه چیزش اقتصاد است» (۷). اما خیلی زود معلوم شد تنها حیوانهایی که «چلوکباب می‌خورند» آخوندهایی از قماش خمینی بوده و هستند، چون اکنون همه آنها به علاوه خمینی، زیر فشارهای ناشی از مسائل اقتصادی و اجتماعی که در منازعات بین دو جناح رژیم در مجلس تجلی می‌یابد، درمانده‌اند. خمینی وامانده است که چگونه تفسیر مرضی‌الطرفین از احکام شرعی و فقهی برای حل مسأله زمین، بازرگانی خارجی و... پیدا کند.

از آن جا که مجلس صحنه زورآزمایی بین دو جناح رژیم است و از آن جا که اختلاف بین دو جناح، به شکل حاد و شدید، بین جناح خط‌امامیها (اکثریت فعلی مجلس رژیم) و شورای نگهبان بروز می‌کند، انتخابات آینده اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده است که در دو دوره قبلی نداشت. یک مجلس «یک‌دست» تر، مرکب از خط امامیها، می‌تواند شورای نگهبان را تحت فشار قرار دهد. موسوی اردبیلی، خامنه‌ای، احمد خمینی، هاشمی رفسنجانی و میرحسین موسوی در نامه مشترک خود به خمینی، پس از اشاره به سیر مراحل مربوط به تدوین و تصویب لایحه، مشکل اصلی را مواردی

دانست‌اند که مجلس و شورای نگهبان نمی‌توانند توافق کنند و یادآور شده‌اند که «همین جاست که نیاز به دخالت ولی فقیه و تشخیص حکم حکومتی پیش می‌آید». بنابراین ملاحظه می‌شود که شورای نگهبان به یک معضل بزرگ در زمینه قانونگذاری تبدیل شده است و، به گفته نویسندگان نامه مزبور، سبب می‌گردد که «موارد متعددی از مسائل مهم جامعه بلا تکلیف» بماند (۸). بنابراین اگر ترکیب نمایندگان در مجلس چنان باشد که لوایح با اکثریت قریب به اتفاق آرا تصویب شود، میدان مانور برای شورای نگهبان (که همسو با جناح فقه سنتی است) تنگ‌تر خواهد شد.

از همین رو

به همه‌پرسی گذاشت و تأیید آن را «بر اساس نتایج شمارش آرا» اعلام کرد. با این حال، بعد از آن همه حقه‌بازی، هنوز خطر نیروهای پیشرو و انقلابی برای رژیم باقی بود. استقبال بی‌نظیر مردم سراسر کشور، از جمله اقلیتهای ملی و مذهبی، از نامزدی مسعود رجوی برای انتخابات ریاست‌جمهوری که با تأیید گروههای سیاسی دیگر نیز همراه بود، نشان داد که حاکمیت آخوندها بلامنازع نیست. البته، همان طور که می‌دانیم، در آن ماجرا خمینی خود به میدان آمد و رجوی را از فهرست داوطلبان حذف کرد.

به هر حال شورای نگهبان که در آن روزها برای جلوگیری از اعمال نفوذ «غیرمسلمانها» و «غیرمکتبیها» تشکیل شده بود، حالا بلای جان رژیمی شده که همه مهره‌هایش خود را پیرو «ولایت‌فقیه» و «سینه‌چاک» «اسلام» می‌دانند؛ رژیمی که دهها هزار تن از بهترین فرزندان خلق را، به خاطر آن که حقوق خلق را مطالبه می‌کردند و بر شرکت مردم در اداره امور کشور پا می‌فشردند، به جرم مخالفت با «اسلام» و به عنوان «باغی» و «منافق» و «ملحد»، به جوخه‌های اعدام سپرده یا زیر شکنجه به قتل رسانده و دهها هزار تن دیگر را به بند کشیده است. اکنون چنین به نظر می‌رسد که حتی فکر از سر راه‌بردشتن شورای نگهبان، به طور جدی و حتی تا حدودی علنی از سوی گروهی از جناح خط‌آمامیها مطرح است. به عنوان یک نمونه زنده می‌توان به اظهارات ابراهیم دشتی نماینده رودباران در مجلس رژیم، اشاره کرد (۱۱). او گفت: «... چگونه می‌شود در مسائل اصولی و اساسی نظام اسلامی، نظرات اکثریت شش نفر [فقه‌های شورای نگهبان]، که حتماً غیر اعلم می‌باشند، ملاک برای موافقت یا مخالفت موضوعی با اسلام باشد». وی سپس پیشنهاد کرد که «قانون اساسی به گونه‌یی اصلاح شود که از یک طرف دست رهبر بیش از پیش در امور نظام باز باشد، و از جهتی اصول و پایه‌های جمهوری اسلامی به صورتی تنظیم شود که با تغییر شرایط، قابل انعطاف بوده و با ورود مشکل جدیدی نیاز به فروریزی پاره‌یی از مواد آن نباشد».

رژیم وامانده در گِل

بحرانی که رژیم را به حالت خفگی رسانده، بحرانی همه‌جانبه است. نشانه‌هایی از این بحران که در «بالا»ی حاکمیت نمایان می‌شود، ناشی از فشار موجود در «پایین» و بی‌راه‌حل‌ماندن مسائل جامعه است. مهره‌های رژیم بهتر از هر کس می‌دانند که روی بشکه باروت نشسته‌اند و روزی خواهد رسید که حربه سرکوب، کارآیی خود را از دست خواهد داد. دیروز رجایی، در مقام نخست‌وزیر، دستور

انجمنهای اسلامی هم که مثل شاخه‌های حزب در اداره‌ها و کارخانه‌ها بودند، «هر کدام تمایل خودشان را داشتند». اساساً انحلال حزب جمهوری اسلامی، که مادر همه این انجمنها بود، به عنوان راه چاره‌یی برای تمرکز بیشتر قدرت صورت گرفت، خاصه آن که حزب، به خاطر اختلافهای داخلی خود، کاندیدا هم برای انتخابات نمی‌توانست تعیین کند.

اما اگر دولت یا در دست‌داشتن قدرت اجرایی و به کارگرفتن چنین روشهایی به میدان آمده است، شورای نگهبان، با

می‌داد که موقع ظهر، اداره‌ها و کارخانه‌ها کار را برای نماز خواندن تعطیل کنند. او نماز جماعت را اجباری کرده بود. امروز خمینی حکم صادر می‌کند که نماز و روزه و حج را می‌شود «موقتاً»، برای مصالح حکومت اسلامی، تعطیل کرد. دیروز ادعا می‌کردند که هیچ چیز را که «مغایر شئون اسلامی باشد» نخواهند پذیرفت. امروز، در حالی که هنوز حتی زنان مسیحی مجبورند روسری به سر کنند، خمینی فتوا می‌دهد نمایش زن بی‌حجاب در فیلمهای تلویزیونی اشکالی ندارد «به شرطی که تماشاگران آن از روی شهوت نباشد»؛ شرطی که معلوم نیست رعایت آن را از سوی «برادران حزب‌الله»، چطور می‌شود تضمین کرد. خلاصه آن که رژیم خمینی نه تنها هیچ گرهی از مشکلات بازمانده از زمان حکومت شاه نگشوده، بلکه هزاران مشکل و بدبختی برای مردم به ارمغان آورده است. حکومت خمینی را می‌توان «دوران سیاه وحشت و نکبت حکومت فقها» نامید. حالا، اما، جنگ و دعوا بین خود آخوندها و فقهاست. خمینی نه چند سال پیش، با واگذاری «حق تشخیص احکام ثانویه» به مجلس توانست کاری از پیش ببرد، نه سه چهار ماه پیش، با پریدن از روی سر شورای نگهبان و واگذاری «تعزیر حکومتی» به «دولت خدمتگزار» توانست گرهی از کار بگشاید. در مورد این حکم حکومتی هم خیلی سر و صدا راه انداخته‌اند، اما هنوز مرکب نامه خمینی به خامنه‌ای خشک نشده خمینی ناچار شده است در برابر فقهای شورای نگهبان عقب بنشیند. تشکیل مجمع گل‌وگشاد «تشخیص مصلحت» با شرکت فقهای شورای نگهبان، برای نظردادن در مورد اعمال «حکم حکومتی» - یا در واقع برای تشخیص مواردی که می‌شود موقتاً خلاف «احکام شرعی» عمل کرد - چیزی جز عقب‌نشینی خمینی در برابر شورای نگهبان و جناح «فقه سنتی» نیست و پیشاپیش پیداست که چون مبارزه کاملاً به بالای هرم قدرت منتقل شده است، خمینی ناچار خواهد بود بیش از پیش شخصاً وارد معرکه شود، و در این جریان هر بار بیشتر به اعتبارش، به عنوان «ولی‌فقیه»، صدمه وارد خواهد آمد. به زودی زمانی خواهد رسید که فقط سرکوب عریان راه‌حل اختلاف در میان باندهای رژیم خواهد بود.

چشم‌انداز

یک نگاه به مطالب روزنامه‌های رژیم در دو سه ماه گذشته، نشان می‌دهد که وضع رژیم چنان آشفته است که، به قول معروف، واقعاً «سگ صاحبش را نمی‌شناسد». اول خمینی به خامنه‌ای تودهنی می‌زند، بعد یک عده از نمایندگان مجلس، ضمن تشکر از خمینی، یادآوری می‌کنند که دیگران هم حواسشان را جمع کنند و «عرض‌اندام بی‌مناسبت» نکنند. رفسنجانی، با استفاده از همین فرصت، از شورای نگهبان

فساد سراپای رژیم را فرا گرفته است. مبلغ اختلاسها، مثل آن چه در مورد شرکت نفت فارس گفته می‌شود، سر به میلیارد تومان می‌زند. وزیر کشور رژیم در همان مصاحبه ۱۵ دی ماه می‌گوید که یکی از صندوقهای قرض‌الحسنه که یک سال پیش با ۸۰۰ هزار تومان سرمایه شروع به کار کرده، در مدت یک سال ۱۲ میلیون تومان سود برده است. تمام این دعواها و افشاگرها هم زمانی صورت می‌گیرد که رژیم، بعد از آن همه رجزخوانیها و آن همه مانورها، عملیاتی با نام قدس ۲ انجام می‌دهد که حاوی هیچ اهمیتی نیست جز گذاشتن تعدادی جنازه روی

درباره نقش و اهمیت

ارتش آزادیبخش ملی

محمدحسین حبیبی (خائیزی)

در آستانه ۳۰ خرداد امسال، رهبر مقاومت مسلحانه، بنیانگذاری ارتش آزادیبخش ملی را اعلام کرد و طی بیانیه‌یی به اطلاع «هم‌میهنان» و «مردم آگاه و آزاده ایران» رساند. خبر تأسیس ارتش آزادیبخش که با خود و در خود، بشارت رهایی هر چه سریعتر از رژیم خون‌آشام و ضدبشری خمینی را آورده بود، در دل هم‌میهنان، به ویژه «مردم آگاه و آزاده» ما موجی از شور و شادی برانگیخت. اما در کنار شور و شغفها، پرسشهایی نیز در مورد ضرورت و اهمیت بنیانگذاری چنین ارتشی برانگیخته شد: ضرورت تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، در اعماق خود، چه بوده است و اهمیت آن را در چه زمینه‌ها، در چه رابطه‌ها و واقعیتهای باید جستجو کرد؟ برای پاسخگویی به این پرسش باید آینه‌یی به دست گرفت که بتواند هم ضرورتهای امروز، هم حقیقتهای دیروز و هم واقعیتهای فردا را یک جا در خود بنمایاند. به همین خاطر باید گفت درک و دریافت هر چه عمیقتر و دقیقتر ما از ضرورت و اهمیت پی‌افکندن این ارتش تابعی است از درک و دریافت هر چه عمیقتر و دقیقتر ما از همین ضرورتها و واقعیتهای. این نوشته می‌کوشد تا با اختصار، حداقل تصویربرداز خطوط کلی آن گردد.

ضرورتهای امروز

اهمیت ارتش آزادیبخش ملی، پیش از هر چیز، اگر نه بیش از هر چیز، در واژگون‌ساختن رژیم خمینی - یا دقیقتر در درهم‌شکستن پایه‌های قهر و قدرت رژیم او برای برپایی یک قیام عمومی و توده‌یی - است. به همین دلیل رهبر مقاومت ایران،

۱ - ماهنامه شور، شماره ۳۲، صفحه ۱۱۲.

۲ - از جمله رفسنجانی، در مصاحبه با کیهان هوایی در ۱۹ فروردین ۶۶، ضمن اشاره به فعالیت مجاهدین در آمریکا و فرانسه، گفت: «...اگر اینها اعمال نفوذ کردند و جلوی اینها [مجاهدین] را گرفتند باید از ما هم توقع داشته باشند که ما هم جلوی گروههای لبنانی را بگیریم». ماهنامه شور، شماره ۳۰ و ۳۱، صفحه ۱۲۷.

۳ - تأکید از نگارنده است.

۴ - روزنامه جمهوری اسلامی، ۵ دی ماه ۶۶.

۵ - جناح «فقه سنتی»، که آذری قمی چهره شاخص و سخنگوی آن شناخته می‌شود، اصول فقهی را برای حل تمام مسائل جامعه امروز کافی می‌داند و با هر گونه نوآوری (حتی وضع مالیات، «در حالی که خمس و زکات در اسلام قرار داده شده») مخالف است. این جناح، با تکیه بر همان اصول، خواهان آزادی تجارت، عدم کنترل دولت بر اقتصاد و نامحدود ماندن مالکیت است. خط امامیها، که «فقه پویا» را در برابر فقه سنتی مطرح می‌کنند، معتقدند که فقه می‌تواند خود را با ضرورت زمان وفق دهد و ضوابط جدیدی برای تنظیم روابط پیچیده دنیای امروز وضع کند. این جناح خواهان نظارت دولت بر اقتصاد است. هر دو جناح در درون و بیرون خود طیفهایی را دارا هستند. مثلاً مهدوی کنی، دب

است که آنها را جداگانه مورد بررسی قرار داد.

ضرورت ارتقای کیفی و کمی

آن چه در جمع‌بندی پنج شش ساله مبارزه مسلحانه با رژیم، به تأسیس و تشکیل ارتش آزادیبخش ملی راه می‌برد، علل و عوامل متعددی است که شاید مهمترین آنها را بتوان تعلیم، تدارک، تسلیح و تمرکز دانست. همه اینها، قبل از هر چیز، به مکان امن و مناسب نیاز دارد، یعنی همان عاملی که مقاومت تا انتقال ستاد مرکزی رهبر آن به عراق چه به لحاظ جغرافیایی و، بالاتر از آن، چه به لحاظ سیاسی فاقد آن بود. از مقطع شروع مقاومت مسلحانه در تابستان ۶۰، با آن که سازمان مجاهدین، سازمان اصلی مقاومت، دارای اعضا و هواداران انبوهی بود که آماده سلاح‌گرفتن بودند و در صورت تمرکز می‌توانستند یک «ارتش خلق» به وجود بیاورند (پس از آن هم بارها اعلام کردند که از حیث نفرت کمبودی ندارند)، اما به خاطر کمبود همین عامل اساسی مجبور بودند به جنگ چریکی، به جنگ پراکنده و محدود بپردازند؛ آن هم با کیفیتی نه چندان مناسب از نظر تعلیم و تسلیح. چرا که، براساس همان مسائل و مشکلاتی که در جمع‌بندی یکساله مقاومت مسلحانه روی آن بحث شده است، مکانی امن برای تعلیم، تسلیح، تمرکز و محلی مناسب برای حل مسأله ارتباطات و تدارکات هزارها رزمنده وجود نداشت؛ محلی و مکانی که دشمن قدرت محاصره آن را نداشته یا اگر داشت، با دارابودن «در رو خارجی» (۳) بتوان از حلقه محاصره خارج شد. بدین‌ترتیب ضرورت تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، ابتدا در ضرورت گردآوردن انبوه رزمندگان و دادن آموزشهای مناسب نظامی، سیاسی و... خود را متجلی می‌سازد. یعنی، در یک کلام، ضرورت تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، مقدمتاً ضرورت ارتقای کیفی رزمندگان بود که با انتقال ستاد مرکزی رهبری مقاومت به جوار خاک وطن، به بهترین نحو به آن پاسخ داده شد.

فرصتی که مجاهدین، در جوار خاک وطن، برای ارتقای کیفی نیروهای خود پیدا کردند، در عین حال خود بهترین فرصت بود برای گسترش هر چه بیشتر تعداد رزمندگان مقاومت. بدین دلیل، بدون فوت وقت، از هر سو، هواداران و حامیان خود را به قرارگاههای رزمی فرا خواندند. این دعوت، هم‌چنان که می‌دانیم، به شدت مورد استقبال قرار گرفت و، در نتیجه، هواداران و حامیان آنها، فوج‌فوج، از چهار گوشه ایران و جهان به سوی نوار مرزی شتافتند.

اولین هدفی را که این ارتش باید در انجام آن به جد و به جان بکوشد، چنین تعیین و تصویر می‌کند: «ارتش آزادیبخش ملی قبل از هر چیز وظیفه دارد به منظور درهم‌شکستن طلسم اختناق خمینی و تدارک قیام عمومی، با اهرمهای سرکوبگر و جنگ‌افروز دشمن پلید چنگ‌درجنگ شده و با نبرد تمام‌عیار آنها را بشکافد و ازهم بپاشد و به پیش برود» (۱). در همین راستاست که شورای ملی مقاومت، در بیانیه ششمین سالگرد تأسیس خود اعلام می‌دارد که «با اعلام تأسیس ارتش آزادیبخش ملی توسط سازمان مجاهدین خلق ایران، آخرین گام اساسی در جهت تدارک قیام عمومی برداشته شده است» (۲). این که چرا باید با قهر و قدرت مسلحانه با رژیم خمینی مقابله کرد واقعیتی است که در فردای ۳۰ خرداد ۶۰، در فردای به میدان آمدن قهر و قدرت سیاه و سرکوب‌عریان و مطلق، ضرورت آن معلوم و مشخص بود. اما این که چرا باید در حد یک ارت

ضرورت «ملی» بودن ارتش آزادیبخش

اگرچه ارتقای کمی و کیفی رزمندگان مقاومت در قالب سازمانی - سیاسی - ایدئولوژیک مجاهدین به خوبی در حال پیشرفت بود و اگرچه اکثریت قاطع افراد این ارتش را رزمندگان مجاهد خلق تشکیل می‌دهند، اما از آن جا که از نظر مقاومت، امر آزادکردن ایران از چنگ رژیم ضدمیهنی خمینی یک امر «ملی» است و چشم‌انداز آن نیز ضرورت یک قیام عمومی را دارد، ارتشی هم که پیشگامی این نبرد آزادیبخش را به عهده دارد، نمی‌تواند «ملی» نباشد - ولو این که در آغاز اکثر یا حتی همه رزمندگان آن را اعضا و هواداران یک سازمان تشکیل دهند - به همین دلیل هم بود که سالها پیش از آن که ارتش آزادیبخش ملی تأسیس شود، مجاهدین به تشکیل شورای ملی مقاومت - به عنوان جانشین مردمی رژیم خمینی - همت گماشتند. به یک معنی می‌توان گفت که ضرورت «ملی» بودن ارتش آزادیبخش، از شورای ملی مقاومت هم بیشتر است، چرا که به طور بلافصل سرنگونی رژیم از طریق قیام عمومی را به عهده دارد. از این روست که رهبر مقاومت در بیانیه تأسیس ارتش آزادیبخش ملی می‌گوید: «پیوستن به ارتش آزادیبخش ملی فقط... یک شرط دارد. شرطش این است که هر کس که داوطلب است، خودش با تشخیص و انتخاب خودش، به طور آگاهانه و داوطلبانه، انضباط انقلابی این ارتش را بپذیرد» (۴). به بیانی دقیقتر، و باز هم از زبان خود او، «اگر چه هم مجاهدین و هم ارتش آزادیبخش ملی... در چارچوب شورای ملی مقاومت و الزامات آن حرکت می‌کنند، ولی کسی که می‌خواهد برای آزادی و وطنش بجنگد، نه الزاماً باید عضو شورا باشد و نه الزاماً عضو یا هوادار مجاهدین و تأییدکننده همه نظرگاههای ما» (۵).

لبه برنده و لبه خورنده

اگر ارتش آزادیبخش ملی در پاسخگویی به ضرورت اولیه ارتقای کیفی و کمی رزمندگان مقاومت تولد یافته باشد، طبعاً باید بتوان آثار این ارتقا را هم در وجه کیفی و هم در وجه کمی آن در میدان عمل ملاحظه و مشاهده کرد. در غیر این صورت یا این ضرورتها ذهنی و بی‌پایه بوده یا پاسخگویی ما به آنها شایسته و مناسب نبوده است. اما، به گفته ملای روم، «آفتاب آمد دلیل آفتاب». عملیات سنگین و سهمگین رزمندگان ارتش آزادیبخش در ماههای اخیر چیزی غیر از ارتقای کیفی و کمی نیروهای مقاومت و چیزی غیر از ضرورتهای پاسخ گفته، و مناسب به این گفته مقاومت نیست؛ عملیاتی که، چه به لحاظ کیفیت و چه به لحاظ کمیت، از هم‌اکنون «طلیعه

فرخنده» شکافتن و شکستن نیروهای قهر و قدرت و سختی را در آینده‌ی نزدیک، به «خلق قهرمان ایران» و به همه آزادیخواهان و صلح‌طلبان جهان نوید می‌دهد. با این وجود باید به یاد داشت که ارتش آزادیبخش ملی، همان طور که در ابتدا اشاره شد، یک شمشیر دو لب است که از دو سو رژیم خمینی و نیروهای قهر و قدرتش را منکوب خواهد کرد. عملیات سنگین و سهمگین ارتش آزادیبخش، در واقع، ضرباتی است که از لبه برنده آن بر پیکر رژیم و نیروهای قهر و قدرتش وارد می‌شود، در حالی که لبه خورنده آن در نهایت نقش مهمتری خواهد داشت. بر این اساس لازم است که این لبه دوم را نیز، در رابطه با ضرورت پیشگفته، باز کرد و مورد ارزیابی قرار داد.

تشکیل ارتش آزادی

جنایت و ماجراجویی او را با مردم، منفعل یا متزلزل و متوحش ساختن آنها از درون تلاشی خواهد ساخت. این چشم‌انداز که نموده‌ها و نمونه‌های آن از هر سو در حال دمیدن و طلوع کردن است، نقطه آغاز قیام مسلحانه، نقطه آغاز فروپاشی و سرنگونی رژیم خواهد بود.

گرچه تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، اساساً و مستقیماً پاسخگوی نظامی مقاومت به خمینی بوده است؛ اما در عین حال، به صورتی غیرمستقیم، باید آن را دست رد زدن بر سینه تمام دشمنان تاریخی ملت ایران هم دانست. به عبارت دیگر اکنون یک ارتش انقلابی با انبوه رزمندگان دلیر و مرگ برکف آمده است تا با قدرت و آمادگی تمام از حدود مرزهای انقلاب نگهبانی و نگهداری کند. هر کس را که در خلا سرنگونی رژیم خمینی، و خیال تجاوز به محدوده‌ها و محروم‌های مقدس آزادی، مشروعیت و حقانیت مردمی و انقلابی مقاومت یا تمامیت ارضی ایران را داشت، بر سر جای خود بنشانند.

واقعیت‌های دیروز

اکنون بیش از صد سال است که مردم ایران برای رهایی از جور استبداد و برای آزادی و آبادی وطن خود سر به قیام و انقلاب برداشته و هر بار خونین‌تر از گذشته درهم کوبیده شده و شکست خورده‌اند. در تحلیل و تبیین چرایی این دوران پر قهر و قیام سخنها زیاد و متفاوت است. اما در مورد چگونگی آن، ظاهراً چنین نیست، زیرا بر همه روشن است که حکومت‌های صدسال گذشته مستقیماً و مشخصاً با اتکا به قوه قهر و قدرت نظامی-پلیسی سلطه خود را بر مردم تحمیل کرده‌اند. بنابراین، آن چه باعث شکست قیامها برای استقرار آزادی و تحقق حاکمیت مردمی در میهن ما شده، فقدان یک بازوی مقتدر نظامی بوده است تا با شکستن قوه قهر و قدرت زور و استبداد راه را برای استقرار آزادی و حاکمیت مردم هموار کند. پس جا دارد با فرمانده ارتش آزادیبخش ملی هم‌رأی و هم‌صدا شد و گفت: «تأسیس ارتش آزادیبخش ملی، به مثابه بازوی استوار و پر اقتدار خلق، از دیر باز در صدر آرزوهای عموم وطن‌دوستان و آزادیخواهان این مرز و بوم و همه مشتاقان استقلال بوده و کمبود آن یکی از مهمترین حلقه‌های مفقود در تاریخ جنبشهای رهاییبخش مردم ایران در دوران معاصر است» (۶).

شاید آموزنده‌ترین موردی که در آن فقدان یک نیروی رزمی مردمی نقش تعیین‌کننده خود را در سرنوشت تاریخی ما نمایان ساخت، تجربه مصدق و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باشد. کودتای ۲۸ مرداد در واقع، به بهترین وجهی «پاشنه آشیل»

یا نقطه آسیب‌پذیر جنبشها، قیامها و انقلابهای شکست‌خورده صدساله اخیر ایران را به نمایش گذاشت؛ واقعیتی که قریب ده سال بعد، به وسیله خود مصدق جمع‌بندی شد و با زبانی روشن به «نسل جوان»، نسل پیشگامان مبارزه مسلحانه و ره‌پویان تکاملی مبارزات تاریخی او، ابلاغ گردید. او، در نامه‌یی به یکی از جوانان مبارز و علاقمند به جنبش شکست‌خورده ملی ایران می‌نویسد: «علت شکست ما دو چیز بود که یکی جنبه مادی داشت و دیگری جنبه معنوی» و در توضیح علت دوم چنین می‌گوید: «اما این که این جانب در روزهای ۲۵ تا ۲۸ مرداد سکوت اختیار

و نشانی منزلشان را به کمیته بدهید تا آنها تکلیف شرعیشان را معمول دارند و این مطلبی است که در تمام ایران بایستی مراعات شود» (۸).

ترس خمینی از تسلیح سازمانهای مردمی و انقلابی یک امر ذهنی و بی پایه نیست. او در آن روز با آن که می دانست شاید بیش از ۹۰ درصد مردم ایران پشت سرش ایستاده اند، هزاران «جوان اسلامی» به دستور او مسلح شده اند و رژیم شاه هم با قیام عمومی و توده‌یی مردم سرنگون شده است، فقط و فقط از این وحشت داشت که «دشمنان اسلام» به سلاحهای مصادره شده از پادگانها دست پیدا کنند. تا آن جا که «حساس‌ترین» روزها برای او نه روزهای خشم و خون قبل از سرنگونی رژیم شاه — که به قول خودش در موقع ورود به ایران، «هیچ احساسی» نسبت به آن نداشت — بلکه روزهای بعد از سرنگونی رژیم و پیروزی بر شاه بود. او با شمشیر ضدانقلابی تیزی که در واقع از اعماق ذهن و ضمیر سیاه او بر می آمد، آینده اش را به روشنی می دید و می دانست که با اعمال برنامه های ارتجاعی و شیوه های دیکتاتوری، توده مردم همه به سرعت از اطرافش پراکنده خواهند شد، در مقابلش صف خواهند کشید و سپس، برای سرنگونی خود او، آماده خیزش و قیام خواهند شد. او با درس آموزی از تجربه شاه می دانست که، در چنین نقطه‌یی، در صورتی شانس پیروزی و ادامه حکومت خواهد داشت که خود دارای قدرت سازمان یافته نظامی و مردم فاقد چنین قدرتی باشند. از این رو با این که مجاهدین تمام مقررات و قوانین رژیم او را رعایت می کردند و حتی قانون اساسی ارتجاعی را — که به آن رأی نداده بودند — تا مقطع ۳۰ خرداد ۶۰ زیر پا نگذاشتند، او هرگز و در هیچ لحظه‌یی از اندیشه خلع سلاح آنها دست برنداشت و در اردیبهشت ۶۰ به صراحت از آنها خواست که سلاحهایشان را تحویل دهند. اما مجاهدین نیز که تجربه خلع سلاح مجاهدین صدر مشروطه و تجربه کودتای استعماری — ارتجاعی ۲۸ مرداد را یک لحظه از نظر دور نمی داشتند، نه تنها تسلیم حیل‌های خمینی نشدند، بلکه از همان فردای پیروزی قیام، به صورتی بسیار حساب شده، خط‌میل‌شیرازی مسلح خلق را به پیش بردند و با زیرکی و ظرافت بسیار، هزاران تن از جوانان آگاه و آزاده وطن را آماده سلاح به دوش کشیدن و مبارزه مسلحانه کردند. همین خط‌بود که در سیر تکاملی خود، سرانجام به تأسیس ارتش آزادیبخش ملی رسید.

دورنمای واقعیت‌های فردا

بی شک، اگر قرار است که گذشته چراغ راه امروز و آینده باشد، داشتن ارتش آزادیبخش ملی یا، به اصطلاح رهبر جنبش ضداستعماری و ضداستبدادی فقید، دکتر مصدق، داشتن قوای ملی مسلح، در آینده نیز ضرورت خواهد داشت، هر چند نحوه ترکیب و تمرکز آن با امروز متفاوت باشد. زیرا بدیهی و طبیعی است که دشمنان

آزادی و استقلال ایران به آسانی دندان طمع از خوان یغمایی که یک قرن در اختیار داشتند، نخواهند کند. بدین دلیل، اگرچه وظیفه مستقیم ارتش آزادیبخش ملی، درهم شکستن قهر و قدرت نظامی رژیم خمینی است، اما وظیفه مستقیم و غیرمستقیم آن به همین جا خاتمه پیدا نمی کند و به عنوان بازوی پراقتدار خلق لازم است که «ضامن پایدار صلح و آزادی و استقلال و تمامیت ارضی ایران گردد» (۹). به سخنی دقیق‌تر، اگر چه بعد از درهم

خودی خود یا با گردآوردن مجموعه‌یی از مصالح و مواد ساخته نمی‌شود. در این جا معمار دانا و توانایی به کار بزرگ ساختن این ارتش دست زده است که ابتدا تمام مواد و مصالح، به ویژه، پایه‌ها، ستونها، صخره‌ها و سنگهای شالوده‌انداز و حتی انبوه آجرهای دیواره‌ها را در کوره آتشین گداخته است تا اگر ناخالصی یا سستی و فتور و فرصت‌طلبی یا «خود»خواهی و استبداد و وابسته‌گرایی در آنها یافت شود، بیرحمانه بسوزد و برود، تا پس به قول او «باشد که ارتش آزادی رسالت رهایبخش خود را هر چه سریع‌تر محقق کند! باشد که این ارتش مردمی ضامن پایدار صلح و آزادی و استقلال و تمامیت ارضی ایران گردد! باشد که تاریخ ایران‌زمین از این ارتش [و از معمار دانا و توانای آن] به نیکی یاد کند و رزمندگان پاکباز آن را قدر بشناسد.

سلام بر خلق — سلام بر آزادی» (۱۰).

«ولایت مطلقه فقیه» یا آغاز پایان «ولایت فقیه»؟

مجید شریف

چندی است که فتوای گوناگون خمینی در مورد مسائل اقتصادی و اجتماعی، اختیارات حکومتی و نقش و جایگاه دولت، قوه مقننه و شورای نگهبان و نیز نامه‌های خمینی و خامنه‌ای به یکدیگر، در داخل و خارج کشور واکنشهای متفاوتی برانگیخته است. در داخل کشور جناحها و باندهای مختلف در قبال این فتواها و نامه‌ها و بحثها و عملکردهای پیرامون آنها، مواضع گوناگون و گاه متضادی گرفته‌اند. در تبیین آنها سمینارها تشکیل شده و در تأییدشان راهپیماییها صورت گرفته است و از ائمه جمعه و جماعت تا مدرسین حوزه‌های علمیه و از «نمایندگان» مجلس تا «دانشجویان» و «دانشگاهیان»، در این مورد به اظهارنظر پرداخته‌اند. برخی نیز آن را «انقلاب» دیگری دانسته‌اند که نه تنها در قلمرو حکومت و سیاست، بلکه نیز در قلمرو فقه و دیانت صورت پذیرفته است. از نظر این نگارنده، آن چه امروز در رژیم «جمهوری اسلامی» می‌گذرد، یک واقعه مهم است که نه تنها نشان‌دهنده عمق و دامنه بحرانهای سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک و فرهنگی رژیم و پایگاه اجتماعی آن، بلکه بیانگر راه‌حلها و گریزگاههایی است که این رژیم، ناچار، برای تخفیف این بحرانه‌ها جستجو می‌کند. از این‌رو بررسی علل، عوامل و شرایطی که به چنین تحولاتی منجر شده‌اند و نیز معنا و راستای این فتواها، امری است که باید به دقت و از جنبه‌های گوناگون توسط صاحب‌نظران صورت پذیرد.

رژیم خمینی یکی از معدود رژیمهای دیکتاتوری است که تا به حال کوشیده است تا حدی طبق قانون اساسی خود عمل نماید و ارگانهای مختلف خود را بر اساس آن مستقر سازد؛ چه، در واقع، قانون اساسی رژیم، در شرایط سیاسی و اجتماعی

منابع و توضیحات:

- ۱ — ماهنامه شور، شماره ۳۲، ص ۱۰۵.
- ۲ — ماهنامه شور، شماره ۳۳ و ۳۴، ص ۸۴.
- ۳ — جمع‌بندی یکساله مقاومت مسلحانه (تنظیم و تکثیر از انجمن دانشجویان مسلمان — آلمان غربی، آبان ۱۳۶۱)، ص ۵۵ تا ۶۲.
- ۴ و ۵ — نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان خارج کشور، شماره ۱۰۸، ص

قدرتمندترین کشور سرمایه‌داری جهان، یعنی آمریکا، نیز به روشنی مشاهده می‌گردد (۴). بهره‌برداری از مذهب در امر سیاست، قدرت و حکومت تا مدت‌های مدید نیز ادامه خواهد یافت. ولی آن چه در رژیم ولایت‌فقیه تازگی داشت، حکومت مستقیم و گاه «مستقل» مذهب، از طریق نهاد رسمی مذهبی - یعنی روحانیت - بود. در واقع این بار گویی «خدا» از «آسمان» به «زمین» آمده بود و در پیکر «ولی‌فقیه» به حکومت می‌پرداخت و آن هم نه در نظام پایی قرون‌وسطایی، بلکه در قرن بیستم و در کشوری که یک دوره شبه مدرنیسم را پشت سر گذاشته بود. اصل «ولایت‌فقیه»، آن هم به صورت «مطلقه» آن، که تا به حال در باورهای عمومی شیعه سنتی و حتی فقهی یک اصل عام و رایج نبود، به صورت یک اصل عام در کنار سایر اصول و باورها در آمد، آن هم نه فقط در قانون اساسی یا صرفاً به کمک بحث‌ها و استدلال‌های فلسفی و فقهی و کلامی، بلکه به زور یک حاکمیت عنان گسیخته سرکوبگر و با تکیه بر احساسات، باورها و «انرژی ایدئولوژیک» پاره‌یی از اقشار اجتماعی. تاکید لفظی و صریح بر مطلقیت ولایت‌فقیه، اگرچه در عمل تا به حال اعمال می‌گردید، به منزله نوعی «آسمانی» کردن این اصل و نشان دادن آن در کنار سایر اصول جزئی و مطلق است تا به استناد به آن بتوان روندها و تحولات سیاسی و اجتماعی را توجیه و هدایت نمود. بی‌تردید، طرفداران و مدافعان «فقه سنتی» و «اسلام فقه‌ای» نیز نمی‌توانند به «ولایت‌مطلقه فقیه» معتقد نباشند، چرا که اساس آن در واقع، «ولایت مطلقه فقه» است که مورد باور آنهاست (۵). آنها به خوبی می‌دانند که وقتی «فقه» جای قانون را بگیرد یا منبع قانونگذاری باشد، مجری آن نیز جز «فقیه» نمی‌تواند باشد.

منتها خمینی، با موقعیتی که به دست آورده است، این مبنا را، که پایش را بر آن استوار کرده بود، «زیرپا» می‌گذارد و خود عین «فقه» می‌شود. به عبارت دیگر، حامل و منتقل‌کننده فقه، که خود نقشی در حد تفسیر و حداکثر اجتهاد در احکام فقهی داشت، تبدیل به منبع صدور حکم و اساساً تبدیل به اصل و قانون می‌گردد. در واقع، این بار «ولایت‌فقیه» از صورت یک «نظام» به صورت یک «اصل» مذهبی درمی‌آید تا بتواند دوره جدیدی از حاکمیت «زمینی» را توجیه نماید و مشروعیت بخشد. بالاتر از آن، این اصل سایر اصول را نیز تحت‌الشعاع قرار می‌دهد و تا آن جا پیش می‌رود که می‌تواند حتی «مسلمات» شرعی را نقض کند یا به حال رکود و تعطیل درآورد. روشن‌تر بگوییم، با تکیه بر اعتقادات مذهبی و احکام فقهی و شرعی گذشته و سپس با اعلام نوعی استقلال و خودمختاری نسبت به آنها، «مذهب» جدیدی شکل می‌گیرد که اصل اساسی آن «ولایت‌مطلقه فقیه» است؛ منتها این مذهب و اصل عمری دارد که، به گمان نگارنده، حداکثر به اندازه عمر شخص خمینی است، در واقع

در واقع، نهاد «شورای نگهبان» و نهادهای مشابه آن، که برای تضمین نفوذ و حضور ولایت‌فقیه در قوای سه‌گانه و ارگانهای «زمینی» در نظر گرفته شده بود، پس از مدتی باعث لنگی کارها در نهادهای مختلف می‌گردید و امکان حداقل برنامه‌ریزی، حتی برای تأمین منافع و مصالح خود حکومت، را نیز از میان برمی‌داشت و این خود تمامیت رژیم را مورد تهدید جدی قرار می‌داد. مقتضیات زمانه و در رأس آنها مصالح حکومت، و به ویژه در زمینه‌های اجرایی و اقتصادی، تخفیف محدودیتهای «آسمانی» را ایجاب می‌کرد. دولت می‌ب

خمینی، با درک یا احساس تنگناها و بحرانهای حل‌ناشدنی و گره‌گاههای گشایش‌ناپذیر رژیم خود، بی آن که خود بداند یا لاقلاً بخواهد، با استناد به اصل اساسی این رژیم و ناشی از این رژیم، آن را به سوی نقض و نفی این مبانی می‌راند. ساده‌اندیشانه خواهد بود اگر بخواهیم دامنه، برد و ابعاد فتوای خمینی و تحولات اخیر درون رژیم او را به امروز محدود کنیم و جهت‌گیری آنها را برای آینده رژیم - آینده‌یی که پس از مرگ خمینی با بحرانها و آشفتگیهای چه بسا بیشتری روبه‌رو خواهد شد - نادیده بگیریم. تغییر وصیتنامه خمینی و ارائه «وصیتنامه سیاسی - الهی» جدید او با پاسخ وی به استفسار و استفتای وزیر کار رژیم در مورد استفاده بخش‌خصوصی از امکانات دولتی تقریباً همزمان است و بنابراین تصادفی نمی‌تواند باشد (۶). رژیم ولایت‌فقیه، آن طور که تا به حال پیش رفته و خود را نشان داده است، حتی با وجود قانون اساسی و نهادهای رسمی، بی‌تردید رژیمی است غیرقابل نهادی‌شدن. چون رژیم که به طور عمده به یک فرد و تصمیمها و نقش او قائم باشد، آن هم فردی تا به این حد جانشین‌ناپذیر، غیرقابل تکثیر و غیرقابل تکرار، از همان آغاز گور خویش را بر پشتش حمل می‌کند. مسأله این نیست که قانون اساسی چه اختیاراتی به یک «رهبر» یا احیاناً «شورای رهبری» می‌دهد. مسأله این هم نیست که در شرایط خاص، یک فرد خاص چون خمینی تا کجا می‌تواند حتی فراتر از این قانون اساسی و این اختیارات حرکت کند. مسأله این است که از یک سو آیا شرایط و مقتضیات اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی باز هم اجازه چنین جولان و جایگاهی را به یک فرد خواهد داد؟ از سوی دیگر آیا روحانیت و فقاقت، با این سترونی بی‌آیندگی تاریخی - ایدئولوژیک، می‌تواند چهره دیگری را که نقش و جایگاه خمینی را داشته باشد در دامن خود بپروراند، و بالاخره آیا «انرژی ایدئولوژیک» کافی برای تداوم قدرت سیاسی در آن چارچوب وجود دارد و قابل تولید و بازتولید هست؟

در برابر سؤال اول، بی آن که بخواهیم حتی وارد بحثهای انسانشناسانه یا فلسفی در زمینه آزادی انسان، نقش فرد، خودمختاری و استقلال، بلوغ انسانی و... شویم، با توسل به واقعیات سیاسی سالهای اخیر و کمرنگ‌ترشدن نقش خمینی، حتی در میان طرفدارانش، به پاسخ منفی می‌رسیم. تا به حال دیده‌ایم، و امروز نیز با روشنی بیشتری می‌بینیم، که هر چه بیشتر می‌گذرد، افراد، اقشار و جریانهای درون رژیم و طیف طرفداران آن، حرف خمینی را کمتر می‌خوانند و به تدریج و با صراحت بیشتر منافع و مقتضیات باندی، گروهی و طبقاتی خود را بر سخنان، فتواها و فرمانهای خمینی برتری می‌بخشند (۷)؛ تا آن جا که این خمینی است که باید هر چه بیشتر با مقتضیات روز و تمایلات و جهت‌گیریهای یک جناح همسویی نماید. در برابر

سؤال دوم، نیز واقعیات این چند ساله ناتوانی روحانیت حاکم را در پیدا کردن یک جانشین مورد قبول همه جناحها، که دارای برجستگیهای شخص خمینی باشد، نشان داد، تا آن جا که حتی منتظری، که پس از آن همه تبلیغ در اطراف وی و پس از چاپ رساله عملیه و یدک‌کشیدن عنوان «حضرت آیت‌الله العظمی»، توانست به عنوان برجسته‌ترین و با صلاحیت‌ترین فرد برای احراز این جای

درونی، بحرانهای اقتصادی، سیاسی وایدئولوژیک، فروکش کردن انگیزه‌های ایدئولوژیک و... این امکان را برای غرب پدید می‌آورد. بنابراین تحولات اخیر را از این دریچه نیز باید مورد دقت قرار داد، به ویژه که به‌رغم چپ‌نماییها و مستضعف‌گراییهایی که، در ماههای اخیر، همراه و به دنبال فتوای خمینی، از سوی دولت و اکثریت مجلس - و به طور کلی جناح موسوم به «خط امام» - مشاهده شده است، حداکثر توان، ظرفیت و چشم‌انداز «چپ»‌ترین جناح رژیم، جز یک سرمایه‌داری صنعتی وابسته لرزان و کم‌بینه چیزی نمی‌تواند باشد (۱۰).

به عقیده نگارنده، نکته مهم در فتوای اخیر خمینی و در کشمکشهای میان دو جناح و موضع‌گیری صریح خمینی به نفع جناح رفسنجانی - موسوی در برابر جناح خامنه‌ای - رسالت - شورای نگهبان، نه ولایت مطلقه فقیه، بلکه بهره‌برداری از این «اصل» برای فراهم آوردن زمینه‌های فکری، عقیدتی و اجتماعی تمرکز قدرت در دست یک جناح است: جناحی که در عین حال «واقع‌بین» تر و «زمینی» تر هم هست. کشمکش دو جناح و موضع‌گیری خمینی در قبال آن امر بی‌سابقه‌یی نیست و در حدود دو سال و نیم پیش، در جریان رأی تمایل به موسوی به صورت ۹۹ رأی مخالف و ممتنع خود را بارز نمود. امروز این کشمکش به نقطه اوج خود رسیده و موضع‌گیری قاطع خمینی را به صورت تفویض اختیارات به یک جناح، جناحی که دولت و اکثریت مجلس به آن تعلق دارد، ضروری کرده است، به ویژه که دیگر خمینی در شرایطی نیست که به آسانی با یک فتوا اختیاراتی را به عده‌یی بدهد و با فتوای دیگر آنها را پس بگیرد. مجموعه شرایط درونی و بیرونی این امر را به او تحمیل کرده‌اند و او ظاهراً تلاش می‌کند تا زیر بار این تحمیل نرود و به ویژه چاره‌یی برای پس از مرگ خود بیندیشد، چه، در آن شرایط، نه آدمی مانند منتظری و نه هیچ فرد یا شورایی را یارا و اعتبار توسل به «ولایت مطلقه فقیه» نخواهد بود. این که از این حرکات چه بخش آن آگاهانه و با تشخیص عواقب و عوارض آن صورت می‌گیرد و چه بخش آن ناخودآگاه و بی‌اختیار، نه از پیش معلوم است و نه چندان اهمیتی دارد. مهم خود حرکت و روند آن است. میزان و عمر «موفقیت» آن نیز به عوامل دیگری بستگی دارد که جای بحث آن در این فرصت کوتاه نیست.

اما آن چه، به عنوان «لغزش» و «خزش» نظام گفته شد، امری است که نه تنها خود را در تضعیف هر چه بیشتر «شورای نگهبان» - نخست در برابر قوه مقننه و سپس در برابر دولت و قوه مجریه - نشان می‌دهد، بلکه در نگرانیهای خامنه‌ای نیز آشکار می‌باشد، آن جا که، به قول موسوی اردبیلی، «ایشان سؤال داشت که آیا ولی فقیه می‌تواند نظام را عوض کند؟» (۱۱). تأکید هر چه بیشتر جناح

مقابل بر قانون اساسی، به خصوص بر اختیارات شورای نگهبان و محدوده اختیارات ولی فقیه، نیز به نوبه خود نشان‌دهنده این نگرانی است. اما واقعیت این است که اگر چه در مجموع، روند تحول و تکامل اجتماعی، گذشت زمان و گسترش مقاومت مردمی، به شدت به زیان تمامیت رژیم خمینی عمل می‌کند هر تلاش او برای تخفیف بحرانهایش، او را با بحرانهای دیگری روبه‌رو می‌سازد، اما در درون این تمامیت، اوضاع زمانه و روند واقعیات بیش از پیش به زیان جناح سوپراارتجاعی، یعنی «اسلام فقهاتی» است. این

و مجلس نیز نمی‌تواند «خلوص اسلام صد در صد» او را تأمین کند، بر عکس، تمامیت رژیم او را هر چه بیشتر با خطر نابودی مواجه می‌سازد. پس این، در عین حال، «خمینی امروز» نیز هست که «خمینی دیروز» را نفی می‌کند و مورد تجدیدنظر قرار می‌دهد و این امر حتی تا حد وصیتنامه‌یی که پنج سال پیش تنظیم کرده بود نیز پیش می‌رود.

اما، جناح دیگر اگر مستقیماً در حاکمیت بود، بی‌تردید ناچار می‌شد، برای حفظ قدرت هم که شده، از پاره‌یی از تصورات و دگمهای خود کوتاه بیاید، به ویژه که امروزه بسیاری از این دگمها پوشش و توجیهی برای حفظ منافع تجار و زمینداران بزرگ و بقای «مالکیت نامحدود» است. در هر صورت، همان طور که در بالا گفته شد، افراد این جناح نیز در تدوین، تصویب و توجیه ولایت‌فقیه و قانون اساسی آن نقش داشته‌اند. هنوز مرکب نظرات شیخ محمد یزدی، که حتی مخالفت در درون و در دل را با فتواها و نظرات خمینی نامشروع می‌دانست و می‌گفت که هرگونه مخالفت با ولی‌فقیه وحدت را برهم می‌زند خشک نشده است (۱۲). طبق آن نظرات، اینها یا باید مرجعیت مذهبی و روحانی و صلاحیت ولایتی خمینی را نفی کنند، یا سرانجام، پس از مقاومتها و مخالفت‌هایی (حتی در برابر وی)، به موقعیتی فرودست رضایت دهند.

به طور خلاصه، اگر ادعاهای «ردگم‌کن» هر دو جناح را، که یکی تلاش می‌کند برای اعلام «ولایت مطلقه فقیه» جایگاه یک انقلاب «الهی» دیگر را قائل شود و دیگری سعی می‌نماید از اهمیت آن بکاهد و آن را امری قدیمی و غیرقابل بحث و هیاهو بشمارد، به کناری نهیم و این پدیده را از پیرایه‌ها و جامه‌های «آسمانی» آن بیرون آوریم و پیکر عریان آن را مورد بررسی قرار دهیم، نتایج زیر را می‌گیریم:

۱ - پایان عمر «ولایت‌فقیه»، به عنوان یک نظام «الهی» متکی بر «فقه» و «تشرع» و محدود به جزمیات کهنه مذهبی، در حال فرا رسیدن است. این امر غیر از بحران سیاسی، بحران ایدئولوژیک رژیم را نیز در بر دارد و نشان می‌دهد (۱۳).

۲ - «ولایت مطلقه فقیه» اصلی است که برای توجیه لغزش و خزش این نظام «آسمانی» به سوی یک نظام «زمینی» به کار می‌رود، نظامی که در آن، دولت، مجلس و به طور کلی ارگانها و قوای «دنیوی» در برابر «شورای نگهبان» - که یک نهاد فقهی و شرعی است - دست بالا و جنبه تعیین‌کننده را باید داشته باشند.

۳ - خمینی با طرح این مسأله و با اعلام فتواهای خود نه تنها تلاش می‌کند بحرانها و تضادهای درونی رژیم را مهار کند، بلکه می‌کوشد برای آینده رژیم پس از مرگ خود نیز گره‌گشایی نماید و در زمان حیات خویش تحول «نظام» را «هدایت» نماید.

۴ - جناح مغلوب، تلاش می‌نماید تا موقعیت از دست رفته را بازیابد و حفظ کند، ولی چون حرکتش از مسیر واقعیات و مقتضیات و نیز مصالح رژیم بسی دور است و نیز چون خود نردبانی برای بالارفتن خمینی بر بام «ولایت مطلقه فقیه» بوده است، در مقایسه با جناح غالب، اقبال کمتری برای «موفقیت» دارد، مضافاً این که این جناح به عنوان حامی و مدافع بی‌چون و چرا و بی‌قید و شرط منافع فتوادلها و تجار بزرگ تلقی می‌شود (هم‌چنان که هست) و مسئول مستقیم فقدان برنامه‌های اقتصادی - اجتماعی و عدم پیشرفت امور معرفی می‌گردد.

۸ - کیهان هوایی، ۹ دی ماه ۶۶.

۹ - در مورد این ترسها، تردیدها و نگرانیها رجوع شود به خطبه نماز جمعه رفسنجان، کیهان هوایی، ۹ دی ماه ۶۶.

۱۰ - نگارنده در این مورد در مقاله «پیرامون سفر مسعود رجوی»، شورا، شماره ۲۰ و ۲۱ (خرداد و تیر ۶۵) توضیح مختصری داده است.

۱۱ - رسالت، ۳ بهمن ۶۶، نقل شده در نشریه اتحادیه انجمنهای دانشجویان مسلمان، شماره ۱۲۷.

۱۲ - مراجعه شود به مقالات «اصل اطاعت تبعدی در ولایت فقیه و مبانی ایدئولوژیک آن»، راه آزادی، شماره ۴ (تیر ۶۴) و شماره ۵ (مرداد ۶۶).

۱۳ - در مورد «بحران ایدئولوژیک» رژیم هم‌چنین مراجعه شود به «بحران سیاسی و ایدئولوژیک رژیم»، شورا، شماره ۱۳ و ۱۴، (آبان و آذر ۱۳۶۴).

معنای «پیام ۱۰ ماده‌یی»

جلال گنج‌های

شورای پشتیبانی جنگ خمینی، در برگیرنده سران اصلی رژیم، طی نامه‌یی به تاریخ ۲۱ آبان، از خمینی خواستار شد که «برای تهیه عده و عده» (نیرو و امکانات)، «اوامر و ارشادات»، یا به عبارت واضح‌تر، حکم و فتوایی تازه، صادر کند تا احتیاجات «یک سلسله عملیات متوالی و مؤثر در سراسر خطوط تماس» فراهم گردد. چنان که می‌دانیم، خمینی نیز بلافاصله فرمان داد «آن چه که شورایعالی پشتیبانی جنگ و متخصصان امور جنگی ضرورت تشخیص داده‌اند، باید عمل شود و کوتاهی نگردد». خمینی، البته، تنها به تشخیص شورای پشتیبانی جنگ اکتفا نکرد و راه را برای صدور فرمانهای دیگری، که در صورت لزوم توسط سخنگویان و نهادهای دیگر رژیم اعلام خواهد شد، باز گذاشت. روز بعد (۲۲ آبان) شورایعالی پیام ۱۰ ماده‌یی معروف را انتشار داد و به دنبال آن موجی از تبلیغات و فعالیتهای جدید توسط کارگزاران رژیم، به منظور فراهم کردن «عده و عده»، آغاز گردید که توجه ناظران را جلب کرد. در این نوشته می‌کوشیم تا بر پایه اظهارات و عملکردهای علنی سران رژیم، به ماهیت و اهمیت این موج تازه پی ببریم. بدین منظور ابتدا نکات پیام ۱۰ ماده‌یی را، که در حقیقت تفسیر از پیش توافق‌شده امریه و فتوای خمینی است، از نظر می‌گذرانیم.

این پیام، پس از یک مقدمه نسبتاً طولانی و انباشته از مطالب تکراری، «اصلی‌ترین» وظایفی را که از نظر شورای مزبور «همه قشرهای ملت با آن مواجهند»، تشریح و طی ۱۰ ماده تدوین و بیان می‌کند:

— ماده یک از کسانی که «قادرند مشخصاً در میدانهای نبرد شرکت کنند» می‌خواهد که آمادگی خود را به دستگاههای ذیربط اعلام کرده و منتظر نوبت اعزام

باشند.

— ماده بعدی از کسانی «مانند زنان، بیماران، افراد معلول» که «توانایی حضور در جبهه» را ندارند، می‌خواهد که جهاد با مال را جایگزین حضور خود در جبهه نمایند.

— ماده‌های ۳، ۴ و ۷ از نویسندگان، دانشمندان، روحانیان و... می‌خواهد که به جنگ کمک‌های علمی و تبلیغی برسانند.

— ماده ۵ فرماندهی ارتش و سپاه را به تهیه طرح‌های عملیاتی فرا می‌خواند.

— در ماده ۶ به تمام دستگاه‌های دولتی دستور داده می‌شود که به نیازهای جنگ اولویت دهند.

— ماده‌های ۸ و ۹ سپاه پاسداران خمینی را مأمور سربازگیری در سراسر کشور و مسئول آموزش و سازماندهی افراد می‌نماید.

— در ماده ۱۰ از دستگاه قضایی خواسته می‌شود که «به حل مسائل مبتلابه رزمندگان به طور جدی» بپردازد و «از تعدی به حقوق» شان جلوگیری کند. در مقدمه این پیام و همچنین در نامه شورای پشتیبانی به خمینی، تأکید شده است که کسب تکلیف یاد شده از خمینی و صدور این پیام ۱۰ ماده‌ای به خاطر مقابله با سلسله تحركات سیاسى بین‌المللى و منطقه‌یى (به طور خاص سازمان ملل و جامعه عرب) ضرورت یافته که هدفشان این است که «جنگ را در حالت توقف و رکود» نگه‌دارند.

معنای پیام ۱۰ ماده‌ای

در این پیام، که خلاصه‌اش را در بالا آوردیم، نکات زیر جلب توجه می‌کند:

۱ — رژیم حتی از رکود و توقف احتمالی جنگ نگرانی و وحشت دارد، چه رسد به استقرار صلح یا حتی دوره آتش‌بس قبل از آن.

۲ — رژیم، بر خلاف سال گذشته، دیگر جرات اعلام «سال سرنوشت» یا وعده عملیات قاطع و نهایی و... را به خود نداده و به جای آن به صراحت شعار استمرار جنگ را پیش کشیده است.

۳ — خط اعلام شده رژیم تحت عنوان «عملیات متوالی و مؤثر» به معنای دست‌زدن به حمله‌های کوچک و محدودی است که در حقیقت بیش از همان تحرک‌بخشیدن به جبهه‌ها، به امید ادامه جنگ و پرهیز از «توقف و رکود»، چیز دیگری نیست. این خط نافی هرگونه چشم‌انداز برای پایان‌دادن به این جنگ نفرت‌انگیز است.

۴ — سران رژیم در اظهارنظرهای دیگرشان نیز حرف‌هایی زده‌اند که یادآوری

آنها به دریافت روشنتر قضایا کمک مؤثری می‌کند. آنان در سخنرانیها و مصاحبه‌هایشان بارها تأکید کرده‌اند که اوضاع کنونی، به قول موسوی، تعیین‌کننده «سرنوشت... حیات انقلاب اسلامی» است؛ سرنوشتی که لابد با رکود جنگ یا به عکس با راه‌انداختن «تهاجم قاطع»، به طور نامطلوبی تعیین

خواهیم کرد.

با این همه رژیم نمایش بسیج نیرو را هم از نظر دور نداشته است. به دنبال صدور پیام ۱۰ ماده‌ای، یک رشته «مانور» و رژه، در گوشه و کنار کشور، با حضور درشت‌ترین مهره‌های رژیم (رئیس‌جمهوری، رئیس مجلس، نخست‌وزیر، رئیس شورای عالی قضایی و...) بر پا شد که در آنها، بنا بر گزارش رسانه‌های دولتی تا اواخر پاییز، حدود هفت میلیون نفر «قدرت رزمی» خود را به نمایش گذاشتند! (۳). پارسال رژیم آرزو می‌کرد که ۱۰۰۰ گردان رزمی (هر گردان ۳۰۰ نفر)، یعنی ۳۰۰ هزار نفر را برای جبهه‌ها بسیج کند و نتوانست، وی حمله بزرگش را با عده کمتر به راه انداخت. امسال، هنوز به خود نجنبیده، ادعای بسیج ۲۰ برابر آن رقم را دارد. بر هیچ کس پوشیده نیست که این رژه‌های نمایشی هم در قماش همان «تظاهرات میلیونی» رژیم است. در واقع یک «امت همیشه در صحنه» آماده است تا با شرکت در هر نمایش و به هر مناسبت سیاهی لشکر مورد نیاز را تأمین کند تا هم «امام» تنها نماند و هم دوربینهای عکاسی بی‌کار نشوند. آیا این تبلیغات دروغ و بیش‌رمانه در مورد بسیج نفرات برای آن نیست که به مردم بفهمانند که نفر کم نیست، بلکه «در سال جنگ و اقتصاد»، این جیب گشاد رژیم است که خالی مانده است؟

اکنون، در پرتو نکاتی که یادآور شدیم، جای این پرسشها باز می‌شود: چرا رژیم خط جنگیش را از عملیات بزرگ و تعیین‌کننده، به عملیات کوچک و متوالی تغییر داده است؟

– رژیم با این نوع عملیات، می‌خواهد به کدام هدف دست پیدا کند؟
– رژیم در خط جدید با چه موانع و ضعفهایی رو در روست و شانس موفقیتش در این خط چقدر است؟ ما سعی می‌کنیم که به این سؤالا پاسخ دهیم.

چرا رژیم به عملیات کوچک روی می‌آورد؟

امسال هم، مثل سال پیش، منابع خبری و سرویسهای اطلاعاتی گوناگون از تمرکز نیرو توسط رژیم در مرزهای جنوبی خبر دادند و از امکان یک حمله بزرگ به خاک عراق در فصل زمستان، سخن گفتند. البته نباید تردید کرد که اگر شرایط برای رژیم مساعد می‌بود، حتماً دست به چنان حمله بزرگی می‌زد و اگر تاکنون چنین نکرده، صرفاً به دلیل ضعف و فقدان «عده و عده لازم» بوده است. ولی از آن جا که اینک امیدی به باز یافتن چنین توانی ندارد، رسماً حملات کوچک و مستمر را سیاست رسمیش در ادامه جنگ اعلام کرده و بر این پایه به تبلیغ و بسیج نیرو و امکانات

دست زده است. به علاوه اگر رژیم توانایی عملیات بزرگ را هم می‌داشت و، به فرض محال، در این عملیات پیروز هم می‌شد، این پیروزی، در تعادل قوای سیاسی – نظامی امروز، نه تنها لزوماً نقش تعیین‌کننده‌یی به نفع رژیم نمی‌داشت، بلکه می‌توانست جنگ را از صورت ایرانی – عراقی، به صورت ایرانی – عربی در آورد و حتی پای قدرتهای بزرگ را به طور مستقیم به میان بکشد. چنین احتمالی برای رژیم البته خوشایند نیست. ولی در عین حال این امکان را به طور صددرصد نمی‌توان منتفی دانست که رژیم، با توسل به نوعی قدرت‌نمایی قماربازانه، دست به یک ت

از خاک عراق توسط رژیم ضدبشری را به عنوان تضمینی برای پایداری صلح یا تحمیل صلح از «موضع فاتح»، به «امام» شان توصیه کنند.

۳ - تحلیل رفتگی نظامی

وضع رژیم به لحاظ نظامی، نسبت به سال گذشته به وخامت گراییده است. در سال گذشته رژیم، علاوه بر نزدیکی با آمریکا، سرمست دستیابی به منابع جهانی تسلیحات، به ویژه سلاحهای آمریکایی و اسرائیلی، تصرف بصره را جدّاً در دسترس خویش می‌دید و روی این پیروزی سرمایه‌گذاری کرده بود. شکست مفتضحانه رژیم در کربلای ۴، ۵ و ۶ و تلفات سنگینی که به نیروهای زبده آن وارد شد به همه ناظران بین‌المللی نشان داد که استحکام خط دفاعی عراق دستکم آن قدر هست که در برابر حمله‌های «سرنوشت‌ساز» رژیم مقاومت کند. از سوی دیگر با افشای رسوایی «ایران‌گیت»، طی سال گذشته ایران‌گیت‌های دیگری یکی پس از دیگری، در ایتالیا، فرانسه، سوئد، آلمان، اتریش، اسپانیا و... افشا شد و کانالهای تسلیحات رژیم، یکی بعد از دیگری لو رفت. این رویدادها سبب شد که آن عده از کشورهای بلوک شرق هم که به خمینی اسلحه می‌فروشتند، تحت فشار قرار گیرند. بدین ترتیب نگرانی شدیدی در میان مزدوران خمینی به وجود آمد. به حدی که دستگاه تبلیغاتی رژیم برای چاره‌جویی، به یکی از خنده‌آورترین ترفندهای خود روی آورد: مزدوران رژیم مدعی شدند که از طریق «کپی‌برداری» از «اسکادب» و «استینگر» و... به خودکفایی تسلیحاتی رسیده‌اند! در کشاکش همین تبلیغات مسخره بود که نیروگاه اتمی بوشهر (در همسایگی پایگاه هوایی) طی ۲ روز متوالی سه بار مورد حمله قرار گرفت و بدین ترتیب مچ لافزنان و دروغپردازان رژیم را بازکرد. تربیت‌شدگان مکتب دروغپردازی خمینی با ادعای «خودکفایی تسلیحاتی»، می‌خواستند یک جا به دو هدف برسند: هم بقبولانند که نیازی به سلاحهای خارجی ندارند و هم خالی‌بودن خزانه‌شان را از ارز خارجی لاپوشانی کنند.

مشکلات داخلی رژیم در راه‌اندازی ماشین جنگ نیز، نسبت به گذشته، ابعاد جدیدی یافته است. اکنون دیگر هرگاه خمینی تلفات می‌دهد، ناچار است با اجبار و سرکوب شدیدتری جای از دست‌رفتگان را پر کند یعنی مشکل تأمین کمیت به کنار، کیفیت روانی و رزمی نیروهای رژیم نیز دائماً در حال نزول است. برای لمس و مشاهده این واقعیت، اظهارات افراد تسلیم‌شده به ارتش آزادیبخش ملی، اسناد جالبی به دست می‌دهد.

افزون بر اینها، ارتش آزادیبخش ملی - هم‌چون خاری در چشم خمینی - حقی و حاضر است و روزبه‌روز تهدیدکننده‌تر می‌شود. این ارتش که هنوز بیش از چندماه از اعلام

افراطی (جناح مهدی هاشمی) نبودند، بلکه این شخص خمینی است که بقای خویش را در مشغول کردن منطقه می‌بیند و مرزهای امپراتوری مورد آرزویش هرگز به ایران و عراق محدود نبوده و نیست. این، عامل مهمی بود که باعث شد تمایل کشورهای عربی، آن چنان که در کنفرانس عمان (سپتامبر ۸۷) بارز شد، علیه خمینی و به نفع عراق سمت پیدا کند. این امر انزوای بین

تأسیس نمی‌گذرد، سطح کارکرد نظامی خود را تا حد استعداد یک لشکر رزمی ارتقا داده و توانسته است طی ۱۰ روز (اول تا دهم آذر) ۵ حمله بزرگ را با پیروزی به انجام رساند. از جمله توانسته است لشکری را که چشم و چراغ خمینی بود (لشکر ۶۴ ارومیه) تارومار کند و دوست و دشمن را به شگفتی وادارد. رژیم تنها در این حمله، ۳۰۳۰ کشته و زخمی و ۳۱۰ اسیر داد. از آن جا که با رشد ارتش آزادیبخش ملی، اینک این عامل جدید است که محاسبات رژیم را در هرگونه گسیل و آرایش نیرو، تحت تأثیر خود قرار می‌دهد، ناچار مسأله اصلی رژیم نیز در این رابطه فرق کرده است. خمینی دیگر نمی‌تواند گله‌های مزدوران خویش را هم‌چون گذشته، هر وقت و در هر کجا که بخواهد، مغول‌وار به یورش وادارد. اینک، به دلیل حضور ارتش آزادیبخش ملی، خمینی ناچار است نیروهایش را همواره به حالت دفاعی و آماده‌باش نگهدارد. تاکنون رژیم قادر نبود به صلح تن در دهد، زیرا حتی زمزمه صلح نیروهایش را - که اساساً با تبلیغات کشورگشایی برانگیخته و بسیج شده‌اند - فلج می‌کرد.

از این به بعد تزلزل قدرت نظامی و از دست‌رفتن اعتبار سیاسیش نیز مزید بر علت است. زیرا اینک دیگر رژیم خمینی یک حاکمیت در حال فروپاشی است و قاعدتاً برای عقد قراردادی به اهمیت یک قرارداد صلح، نباید طرف معتبری تلقی شود. کدام سیاستمدار عاقلی حاضر است به دیوارهای فرو ریخته رژیم خمینی تکیه کند؟ رژیمی که یک لشکر کارکشته‌اش ظرف ۳۶ ساعت در مقابل نیروی جوان ارتش مقاومت تارومار می‌شود، تا هنگامی که با چنین مقاومت به سرعت بالنده‌ی روبروست از چه اعتباری برخوردار است؟ این، مشکل متحدان خمینی نیز هست. دیگر در شکافهای این رژیم در حال فروپاشی، زندگی هیچ حشره‌ی تضمین ندارد.

بدین ترتیب رژیم، که تا دیروز به هر ترتیب سلاح به دست می‌آورد، نیرو بسیج می‌کرد و به بهای هدر دادن جان جوانان کشور و ثروتهای ملی، جنگ ایرانسوز را ادامه می‌داد، اکنون از یک سو با فشار جهانی برای تن‌دادن به صلح روبه‌روست و از سوی دیگر با تهاجم نظامی ارتش آزادیبخش ملی. در چنین وضعی آیا می‌توان انتظار داشت که هنوز هم حملات بزرگ، از نوع کربلاهای سال گذشته، به راه بیندازد و بتواند از این طریق تعادل نظامی را به سود خویش تغییر دهد؟

رژیم در پی چه راه چاره‌یی است؟

گفتیم که برای خمینی نه ادامه حمله‌های تعیین‌کننده و بزرگ میسر است و نه صلح - حتی زمزمه صلح - قابل تحمل. برای او یک راه قابل تصور است. این یک راه

البته، فترت و رکود درگیریها هم نمی‌تواند باشد. چون فترت ناگزیر با انتظار و زمزمه صلح همراه می‌شود و نیروهای اغلب ناراضی رژیم، با دست‌آویز کردن آن، اقدام به ترک جبهه می‌کنند. چنین حالتی البته برای طرف مقابل، یعنی عراق، نیز قابل تحمل نیست. عراق نخواهد گذاشت انبوه نیروهای بسیج‌شده‌اش با تحمل هزینه سنگین جنگی، در جبهه‌ها بپوسند تا خمینی از آن برای وقت‌کشی تا رسیدن فرصت مناسب، استفاده کند. تازه اگر به هر دلیل عراق به چنین حالتی تن در دهد، جنگ ارتش آزادیبخش ملی با رژیم هرگز وقفه‌پذیر نیست. این ارتش نخواهد گذاشت که خمینی حتی یک ساعت استراحت کند

قضایی خمینی هم مورد تأیید قرار گرفته و حتی تأکید شده است که این تبعیض فضااحتبار قضایی باید «بدون دریافت هیچ‌گونه هزینه‌یی» از این «رزمندگان» انجام شود (۵). وقاحتی که خمینی و مزدورانش در اتخاذ و اعلام سیاست جذب سفله‌گان و شیربان جامعه به خرج داده‌اند، به راستی در خور عبرت‌آموزی است. این همان سیاستی است که از این پیش‌تر در دستگاه‌های سرکوب رژیم، به ویژه در کمیته‌های ضدانقلابی، اجرا شد. نتیجه مطلوب! هم داد. حتی مزدوران رژیم نیز گاه اعتراف می‌کنند که در این کمیته‌ها مشتی از رذل‌ترین افراد سیاست سرکوب و فساد رژیم را با سببیت هر چه بیشتر اجرا می‌کنند. اکنون در بسیج نیرو برای جنگ، همین تجربه در ابعاد بزرگ‌تر تکرار می‌شود. این امر خود روشن می‌کند که چرا خمینی از هر قدرت اشغالگر اجنبی، ضدایرانی‌تر و ضدمردمی‌تر است. در عین حال ماهیت پلید تمامی مدعیانی را نیز که به خمینی تخفیف سیاسی می‌دهند و خطر او را دست‌کم می‌نمایانند، برملا می‌سازد. به نظر نگارنده نقطه کیفی متفاوت این دور از بسیج ضدمردمی خمینی را محور قراردادن این هرزگی سیاسی باید جست.

دست خالی رژیم

حال، با آن چه در زمینه تنگناهای جنگی خمینی یادآوری کردیم، می‌توانیم نتیجه بگیریم که در جریان موج تازه تدارک «عده و عده» توجه عمده رژیم به اخاذی از مردم و نیز به جذب رذل‌ترین افراد - به مثابه قابل اطمینان‌ترین نیرو - به جبهه‌های جنگ است. جذب افراد عادی در درجه دوم اهمیت قرار دارد. خمینی در گذشته از همه شیوه‌های فریب و اجبار برای سربازگیری، استفاده کرده است. برنامه‌های تبلیغی متنوع رژیم با وسایل سنتی و مدرن و به کارگیری شیوه‌های گوناگون تطمیع و تهدید برای گردآوری نفر، کار خود را کرده‌اند. اینک مسخره‌تر از این نمی‌توان تصور کرد که در جامعه ایران با این همه خانه‌خوابی جنگ، هنوز کسانی یافت شوند که تاکنون و با این همه فریب و اجبار جذب ماشین جنگی نشده و از آن فرار کرده باشند و حال با «پیام ۱۰ ماده‌یی» و چند مانور و روضه‌خوانی هوس گوشت دم‌توپ‌شدن به سرشان بزند. تنها ترفند تازه رژیم در این موج جدید بسیج نیرو، چنان که اشاره شد، همان امتیاز قضایی است که قاعدتاً در جذب فاسدترین لومپنهای جامعه بی‌فایده نیست. بنابراین باید مطمئن بود که عملیات جنگی رژیم، با هیاهوی پیام ۱۰ ماده‌یی هیچ کیفیت بهتری نخواهد یافت. آن چه در ورای این هیاهو قرار دارد و هم نمایش نیروها و هم درخواست «عده و عده» از مردم را بهتر قابل درک می‌سازد، تلاش برای محدود کردن اثر فرسائیده بن‌بستهای ملموس و از

پرده برون‌افتاده رژیم است که دیگر امید به تداوم آن را، حتی در ذهن مزدورانش، مورد سؤال و تردید قرار داده است و گرنه چه معنی دارد که رفسنجانی فقط ۱۵ روز پس از اعلام پیام ۱۰ ماده‌یی، در خطبه جمعه ششم آذرماه بگوید که: «اگر نیروی داوطلب و کمک‌های مالی داوطلبانه، نیاز ما را برآورده نکرد، به بسیج اجباری و بستن مالیات جنگی روی خواهیم آورد». معنای این سخنان آیا جز آن است که هنوز هیچ نشده، رژیم علائم بی‌ثمرماندن جنجال را دریافت کرده است. باید این اخلاق خمینی و مزدورانش را تاکنون دریافت

را پذیرفت و بعد حتی اعتراف کرد که صدای انقلاب مردم را شنیده است، به این امید که اساس سلطنت را نجات دهد. اما همان فضای باز سیاسی به جنبش خودبه‌خودی مردم امکان داد که نه فقط شاه و دودمانش بلکه بنیاد سلطنت را برای همیشه از جا برکنند. خمینی ظاهراً از این ماجرا درس گرفته است. او از آغاز با سرکوب بیرحمانه هرگونه تمایل آزادیخواهانه، تصمیمش را برای حفظ قدرت به هر قیمت، اعلام کرد. امروز که بحران اوج گرفته است، او می‌کوشد با یکپارچه‌کردن رأس هرم حکومتیش، از فروپاشی دستگاه جلوگیری کند. تجدید وصیت‌نامه و متمرکزکردن قدرت در «دفتر امام» ظاهراً با این امید صورت گرفته است. اما فشار دیگر به آن حد رسیده است که سنگ هم به روی سنگ بند نمی‌شود. هرج و مرج و موج چنگاندازی بر سروروی هم، که در رأس هرم قدرت رژیم خمینی در جریان است، بیش از هر چیز به دعوای لاشخورها بر سر تقسیم گوشت یک شیر زخمی شباهت دارد. آن شیر زخم‌خورده، مردم ستمدیده ایرانند و لاشخورها آن قدر درگیر پنجه‌انداختن به روی یکدیگرند که جنب و جوش شیر را که زخمهایش به سرعت رو به بهبودی است، نمی‌بینند. خمینی، اما می‌بیند که شیر، از خون از دست‌رفته مرهمها ساخته و جراحات را شفا داده است و اکنون بر آن است که لاشخورها را یک جا از پای درآورد. خمینی نشان داده است که در سرکوب مردم و برای حفظ «بیضه اسلام عزیز» کوچکترین باکی به خود راه نمی‌دهد. آیا برای حفظ مصلحت نظام از قربانی‌کردن نزدیکترین آخوندهای دربارش دریغ کرد؟ اگر پاسخ منفی باشد، باید منتظر بود که در قدم بعدی «دفتر امام»، که به کانون تصمیم‌گیریهای سیاسی تبدیل شده و عملاً نقش شورای رهبری را برعهده گرفته است، مستقیماً و رسماً مجهز به ابزار نظامی سرکوب گردد و سرکوب نظامی عریانی که از سال ۶۰ به بعد بر جامعه حکمفرما بوده است، در بالاترین نقطه هرم قدرت هم ظاهر شود. شاید هم‌چنین فرصتی هیچ‌گاه پیش نیاید، چون شیر مقاومت در راه است و ترس خمینی هم از همین تنگی فرصت است.

در همان اوایل انقلاب، آن گاه که هنوز همه چیز بر وفق مراد خمینی بود، روزی «امام امت» اندیشناک آخر و عاقبت کارش، علناً اذعان کرد که از آن «خوف» دارد که سرانجام مجبور شود مثل هیتلر خودکشی کند. چند سال بعد، مسعود رجوی، رهبر مقاومت انقلابی، به او پیشنهاد کرد که با خوردن مرگ موش، جهانی را از شر وجودش راحت کند. به نظر می‌رسد که بهترین فرصت برای عملی‌کردن یکی از آن دو راه‌حل، همین حالا است!

منابع و توضیحات:

- ۱ - رادیو رژیم، ۱ دی ۶۶.
- ۲ و ۳ - رادیو رژیم، ۳ دی ۶۶.
- ۴ - روزنامه ابرار، ۱۲ دی ۶۶.
- ۵ - رسالت، ۱۶ دی ۶۶.
- ۶ و ۷ - اطلاعات، ۱۷ دی ۶۶.
- ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲ و ۱۳ - کیهان، ۱۷ دی ۶۶.
- ۱۴، ۱۵ و ۱۶ - رادیو رژیم، ۲۰ دی ۶۶.
- ۱۷ - رسالت، ۱۷ دی ۶۶.
- ۱۸ - رسالت، ۱۹ دی ۶۶.

می‌کند، بیش از هر چیز بیمناک به هم خوردن تعادل حکومت و رژیم خمینی است. چرا که بنا به غریزه و تجربه و شعور طبقاتی و تاریخی خود دقیقاً می‌داند که در آن طرف، دهها میلیون مردم جنگزده و فقیر و محروم و ستمدیده و خمینی‌گزیده در تکاپوی بقا و رهایی از دست این هیولای خونخوار، بالاخره سر به شورش عظیم برخوانند داشت و دمار از روزگار جبار جماران و همگی همدستان و کارگزارانش خواهند کشید. این است که حفظ مخروط حاکمیت جبار و جنگ‌افروز، خواست اصلی این بورژوازی شده است و به تجربه می‌دانند که بهترین ضامن بقای استبداد همین سیاست جنگ‌افروزی و بحران‌سازی در خارج از مرزهاست. پس نمایندگان به هر قیمت تنور جنگ را روشن نگه می‌دارند و با تمام قطعنامه‌ها و پیشنهادهای میانجیگری و صلح و مسالمت درمی‌افتند. وحشت عمیق و نهای این بورژوازی از آن روزی است که طغیان جامعه چنان بالا گیرد که اساس هستی رژیم خمینی و غارتگران را یکجا زیر سؤال برد. دست‌کم به تجربه تاریخ دیگر انقلابها می‌داند که آتش‌بس واقعی و بازگشت نیروها و آغاز روند صلح، یعنی خاموش شدن کوره‌های جنگ، بازگشت صدها هزار جوان به شهرها و خانه و کاشانه خود، زیروروشدن بافت اختناق کنونی، اوج‌گیری جنبش مطالباتی مردم و سر بلند کردن نیروهای ارتش آزادیبخش ملی ایران در سراسر کشور و سرانجام قیام مسلحانه عمومی. تمامی این وحشت از ورای این عبارت فشرده و پرمعنی گروه بازرگان نمایان است: «عقب‌نشینی نیروها به پشت مرز - حتی مرزهای قبل از تخاصم - ... ایران را دچار مسائل داخلی شدید می‌نماید».

بله، همین طور است. با این تفاوت که نه ایران بلکه بورژوازی دلال و چپاولگر و جنگ‌طلب ایران است که «دچار مسائل داخلی شدید» خواهد شد! با مخالفت با شعار صلح و عنوان کردن پروژه‌های «نجات از مخمصه» تحقق این سرنوشت دیر و زود پیدا می‌کند، ولی به طور حتم سوخت و سوز نخواهد داشت. مردم ایران صلح می‌خواهند و ارتش آزادیبخش این مردم هم توان جنگ و ستیز با سپاه خمینی را دارد. رژیم فقط گرفتار تنگنای قطعنامه ۵۹۸ نیست، اسیر ماهیت نابهنگام تاریخی خود و در محاصره یک ملت آزادیخواه و ترقی‌طلب هم هست. حالا دیگر بعد از چند سال تبلیغ «استحاله» و سپس بازی در دو نقش «اپوزیسیون و قانونی»، پته سیاسی بازرگان و نهضت و جمعیت‌گذاری روی آب ریخته است و همه می‌دانند که این جماعت سر بزنگاه که می‌رسند، ملت و ملت‌گرایی را پای حکومت دیکتاتور بدتر از شاهی چون خمینی فدا می‌کنند. این «نهضت و جمعیت» بی‌عمامه، چرخ زاپاس سیاستهای آخوندها شده‌اند. رد کردن قطعنامه ۵۹۸ و معاونت فکری برای «نجات» رژیم خمینی از تنگنای اخیر بین‌المللی، مثل دیگر خدمتگزاریهای بازرگان به این جبار فرتوت، در حافظه تاریخی مردم ایران خواهد ماند. می‌گویند ترازوی قیامت را سنگ کم نیست. باید دانست که در همین دنیا هم می‌توان حساب و کتاب داشت!

از نیمه راه گم‌شدگی

محمد علی اصفهانی

و پستانک مک می‌زدم تا بزرگ بشوم و فهم و شعور پیدا کنم و مدارج خروس قندی‌مکیدن و مدرسه‌رفتن و نمره بیست و جایزه‌گرفتن و غیره را، یکی پس از دیگری، طی کنم. اما نمی‌دانم چرا، شاید به دلیل ابتلا به «ایده‌آلیسم» مزمن بود که، پوزخندی زدم و گفتم «این که هفت پشت بعد از هفت پشت بعد از هفت پشت قبل از هفت پشت قبل از هفت پشت قبل از هفت پشت قبل از هفت پشت من است. پس هفت پشت قبل از هفت پشت قبل از هفت پشت این هفت پشت قبل از هفت پشت قبل از هفت پشت من چی؟ من او را می‌گویم».

اگر بر مقاومت در برابر تکرار بیش از حد جمله بسیار معروف دکارت: «من فکر می‌کنم پس هستم»، که مثل هر تکرار بیش از حد دیگری (جز تکرار همیشه تازه «تیغ جدید ناست سوسمارنشان هی می‌تراشه، هی می‌تراشه، هی می‌تراشه») در آدم یک مقاومت ناگزیر به وجود می‌آورد، فائق می‌شدم و آن جمله را نقطه آغاز حرکت قرار می‌دادم و راه می‌افتادم، شاید می‌شد بعد از عبور از حلقاتی سلسله‌وار، و استدلال‌هایی منتج از یکدیگر، سرانجام بتوانم بگویم که چون من فکر می‌کنم پس هستی بشری دارم.

یکی از فلاسفه بزرگ و مشهور، که خوشبختانه اکنون نامش را فراموش کرده‌ام، معتقد بود که حیوانات فکر که سهل است حس هم ندارند و اگر کسی - فی‌المثل - سیخونکی به خری بزند و خر فریادی بکشد، این فریاد در واقع چیزی است مثل صدایی که - فی‌المثل - از برخورد توپ به دیوار حاصل می‌شود و کاملاً مکانیکی است. مطمئن نیستم اما گویا این فیلسوف، بعداً، در حین محک‌زدن به فلسفه خود و گذار از تئوری به پراتیک، بر اثر لگد یک خر عصبانی که حوصله بحث و جدل نداشت به یک بیماری متأسفانه نام‌نیاوردنی مبتلا شد و سرانجام هم بر اثر عوارض همان بیماری از این دنیا رخت بربست. این رسم روزگار است. چه می‌شود کرد؟ جز نم‌اشکی و زمزمه‌یی که:

از شمار دو چشم، یک تن کم

و ز شمار خرد، هزاران بیش!

ممکن بود یکی به من بگوید «من برای آن خردمند فرزانه متأسف نیستم، چرا که یا خود او در پراتیک، تئوریش را اصلاح کرد و یا پراتیک در تئوری، خود او را. اما برای شما متأسفم. حرف شما برایم قانع‌کننده نیست. چرا که تنها انسان نیست که فکر می‌کند بلکه غیرانسان هم فکر می‌کند؛ و حتی، دور از جان شما، همان الاغ هم موقعی که بخواهد از جوی آبی، که تا حالا یک بار هم آن را یا مشابه آن را در عمرش

ندیده است، بپرد و از نزدیک‌ترین فاصله به آن طرف جو که پر است از «جو» (که گرچه در کنار گندم می‌روید، اما تومنی سی‌صنار با گندم فرق دارد) برسد، اول بُدهای موجود را تخمین می‌زند و بعد، این بُدها را با قضیه حمار سبک سنگین می‌کند و تشخیص می‌دهد که آیا باید در این جا هم آن قضیه را - که خردمندی با مشاهده رفتار او از او آموخته بود - به

و نیستی نیست!

حرکت از هستی تا هستی. از هستی عام تا هستی خاص. هستی ویژه آدم: وجود بشری!

ما کجاییم؟

جایی که این جا نیست، بلکه این جا، آن جاست.

به بهانه‌های مختلفی ممکن است متوجهش شده باشید. اولین بار ممکن است یک حاجی لک‌لک آن را به شما نشان داده باشد. یا دسته مهاجری از سهره‌ها در شبی از شبهای هجرت‌های شبانه دست‌جمعی‌شان.

یا یک پرنده دیگر: پرنده گمنامی، پریده از بام خوابی پریشان، خوابی عجیب و غریب و پریشان، در نیمه راه سفری به آشیانه‌ی گمشده.

اسمهای مختلفی دارد. من دو تا اسمش را بلدم، شما هم شاید اسمهای دیگرش را بلد باشید. بلد نباشید هم مهم نیست. اصلاً قدرت اسم‌گذاری مهم است، نه خود اسم. هنوز بسیاری پدیده‌های بی‌نام وجود دارند که اگر دوست داشته باشید می‌توانید برایشان نامی انتخاب کنید یا انتخاب نکنید.

مهم، کشف ظرفیت عظیم آدمی است برای تفکیک و ترکیب و جمع و تفریق و ضرب و تقسیم و ترسیم برآیندها و امتداد پروسه‌ها و تجزیه و تحلیل همه چیز: تجرید!

آن دو تا اسمش، که من بلدم: «راه مکه» و «راه شیری».

کهکشان خودمان را می‌گویم. کهکشانی که ما توی آنیم ولی آن را جدا از خود می‌بینیم. به صورت جاده‌ی شیری رنگ، بالای سرمان!

ما کجاییم؟

جایی که این جا نیست، بلکه این جا، آن جاست.

چه زمین گرد باشد و چه زمین گرد نباشد.

من نمی‌دانم زمین گرد است یا نه. حتی اگر از گاليله بالاتری هم پیدا بشود و ادعا کند که زمین گرد است، حرفش برایم ملاک نیست؛ چون همان طور که آن بار گاليله ناچار شده بود از ادعای حرکت‌کردن زمین توبه کند، شاید این بار این بالاتر از گاليله ناچار شود ادعا کند که زمین گرد است.

اما چه زمین گرد باشد و چه زمین گرد نباشد، فرزند آدم بر آن زندگی می‌کند، در هستی غوطه‌ور است؛ و یک کهکشان ستاره دورادورش را گرفته‌اند.

سینه سرخی که روی قله‌های بهمن نشسته بود، این را به من گفت. از حنجره‌اش خون می‌چکید روی برفها. و برفها آب می‌شدند. اسمش نمی‌دانم چه بود. اسم چندان مهم نیست. اسم

در انتخابات مجلس چهاردهم، لایحه «تحدید مطبوعات» را به مجلس سیزدهم — که آخرین روزهای عمر خود را می‌گذرانند — برد و فشار بر مطبوعات را آغاز کرد، فاطمی در سرمقاله ۱۶ خرداد ۱۳۲۱، زیر عنوان «مبارزه باید کرد»، خطاب به دولت سهیلی نوشت: «ملت ایران تمام حسابش با شماست که موجد بدبختی دیروز و مسبب هرج و مرج امروز و پدیدآورنده فساد و تباهی هستید. ما روزهای اول مبارزه را طی می‌کنیم، زحمت و مرارت بسیار را در پیش داریم ولی بدون تردید سرانجام موفقیت با ماست». در روز ۲۱ خرداد، وقتی سهیلی در مجلس مسأله توقیف روزنامه «مرد امروز» و دستگیری مدیر آن، محمد مسعود، همکار و هم‌رزم دکتر فاطمی را به میان کشید و از سانسور مطبوعات دفاع کرد، فاطمی در همان روز در سرمقاله «باختر» او را «عنصر ارتجاعی و مستبد» خواند و ابراز انزجار شدید خود را نسبت به وی اعلام کرد. فردای آن روز در سرمقاله «دزدها هنوز هم مال مردم را می‌برند» نوشت: «آنهايي که بر ضد مطبوعات رجز می‌خوانند... و تقاضای تعقیب و توقیف جراید را می‌کنند... اطمینان قطعی داشته باشند که دیر یا زود جواب زبان‌درازی خود را خواهند شنید... ما تا دقیقه آخر مبارزه می‌کنیم... و با مشت جواب توپ پنبه‌یی ابلهان را می‌دهیم». او، در سرمقاله ۲۵ خرداد ۲۲، سهیلی را «وجود آلوده و ناپاکی» نامید که «می‌خواهد برای پنهان کردن فضای خویش اصل مسلم قانون اساسی را پایمال کند» و گفت که باید «مغز او را با مشت قانون کوبید». فردای آن روز تندترین سرمقاله دکتر فاطمی علیه دولت وقت، با عنوان «این دوراهی است که امروز ملت ایران باید انتخاب کند: یا مرگ یا زندگی» به چاپ رسید. او، خطاب به «دولت بی‌کفایت سهیلی» نوشت: «شما دزدها که از روزنامه می‌ترسید، بدانید با تصویب این لایحه یک انقلاب خونین در ایران ایجاد خواهد شد و دنباله این انقلاب سر شماها را بالای تیرهای برق به جای دار تحویل خواهیم داد!». این شماره روزنامه باختر چنان مورد استقبال مردم قرار گرفت که چند بار محرمانه به چاپ رسید. سرانجام مبارزات قلمی دکتر فاطمی و محمد مسعود و همراهی اقلیت مجلس با آنها، باعث شد که «لایحه تحدید مطبوعات» به تصویب مجلس نرسید.

باختر امروز

انتشار روزنامه باختر تا تابستان ۱۳۲۴، که فاطمی برای گذراندن دوره دکترای روانه پاریس شد، ادامه یافت و پس از سفر او تعطیل گردید. طی مدتی که او از ایران دور بود، همکار و همدرد فداکارش، محمد مسعود، به وسیله توده — نفتیها ترور

دکتر حسین فاطمی، گلوله‌یی شعله‌ور

عبدالعلی معصومی

از دولتمردان همراه دکتر مصدق، فاطمی تنها کسی بود که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، به اعدام محکوم شد. او هدف شدیدترین کینه‌توزیهای دربار و حامیان برون‌مرزی آن قرار داشت و هنوز هم قرار دارد (۱). «همراهان» و «همکاران» سابقش او را به بی‌صدافتی (۲) یا جاسوسی انتلیجنت‌سرویس (۳) متهم کردند و توده — نفتیها نیز در این میدان از همپالکیهای خود عقب نماندند (۴). حتی شاه خائن، یک روز پس از باز

دیگر به سراغش می‌آمد، در پاسخش دلیرانه گفت: «آری مرگ حق است و من از مرگ ابایی ندارم، آن هم چنین مرگ پرافتخاری. من می‌میرم که نسل جوان ایران از مرگ من درس عبرتی گرفته و با خون خود از وطنش دفاع کرده و نگذارد جاسوسان اجنبی بر این کشور حکومت نمایند». کلام آخرینش که چون پتکی بر مغز آزموده و بختیار فرود آمد این بود: «... مرگ بر دو قسم است: مرگی در رختخواب... مرگی در راه شرف و افتخار. و من خدای را شکر می‌کنم که در راه مبارزه با فساد شهید می‌شوم و... با شهادتم در این راه، دین خود را به ملت ستمدیده و استعمارزده ایران ادا کرده‌ام، سربازان مجاهد نهضت هم‌چنان مبارزه را ادامه می‌دهند» (۲۰). هنگامی که به تیرک اعدام بسته شد، سه بار فریاد زد: زنده باد دکتر مصدق، پاینده باد ایران. روحیه قوی او حتی دژخیم را به اعتراف وادار کرد. آزموده مزدور، در مصاحبه مطبوعاتی درباره آخرین لحظات زندگی دکتر فاطمی گفته بود: «در آن موقع روحیه‌اش به قدری قوی بود که اگر کسی... از جریان اوضاع اطلاع نداشت هرگز باور نمی‌کرد این شخص کسی است که چند دقیقه دیگر باید تیرباران شود» (۲۱). سرانجام فاطمی، در حالی که با فریاد رسایش عشق عظیم خود را به مصدق، رهبر کبیر مبارزات ملی ایران، چونان صخره‌یی بر دل و مغز تباه جلادان خود می‌کوبید، با هشت گلوله سربی، در خون داغش پریز زد. او را، بنا به وصیتش، در مزار شهیدان پاکباز ۳۰ تیر ۳۱ در ابن‌بابویه به خاک سپردند.

منابع و توضیحات:

- ۱ - از جمله نگاه کنید به کیهان/لندن، شماره ۱۷۱ (۱۴ آبان ۶۶)، مقاله «چرا فقط دکتر فاطمی را اعدام کردند؟».
- ۲ - بختیار در گزارش به دبیر اول و دوم سفارت آمریکا در ایران، در ۱۰ آذر ۳۲، می‌گوید: «از وزرای مصدق تنها دکتر فاطمی شخصاً بی‌صداقت بود». اسناد لانه جاسوسی، شماره ۲۰، ص ۱۱۱.

۳ - مدیر روزنامه «ستاره»، که دکتر فاطمی در آغاز کار روزنامه‌نگاری خود مدتی همکار او بود، پس از کودتا تسلیم کودتاچیان شد و در کتابی به نام «تاریخچه جبهه

ملی»، که آن را به زاهدی، «نخست‌وزیر محبوب ایران که در رأس قیام‌کنندگان روز تاریخی ۲۸ مرداد ۳۲ به حکومت دیکتاتوری و غیرقانونی دکتر مصدق خاتمه داد و مانع موفقیت بیگانه‌پرستان و تجزیه‌طلبان گردید» تقدیم کرد، دکتر فاطمی را با کمال رذالت، جاسوس انتلیجنت‌سرویس خواند.

- ۴ - من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده ایران را، چاپ ۱۳۵۷، ص ۷۷.
- ۵ - مصدق و نهضت ملی ایران در کشاکش چپ و راست، فواد روحانی.
- ۶ - در کتاب خاطرات آنتونی ایدن، وزیر خارجه انگلیس، سهیلی «از دوستان ثابت‌قدم قد

اگر مانده بود، به سمت «شعور نور» گامهایی دیگر برمی داشت. او، مثل تمام شاعران آزاده و مغرور، بر فراز صفت‌های بزرگ و بزرگترین جایگاهی نمی‌جست. او شاعر بود و جایگاهش در شعر بودن شعرهای اوست. و شعر خود بزرگترین است، زیرا هیچ دولتی را رعایت نمی‌کند، زیرا به نام انسان، به نام آزادی، به نام عدالت و به نام زیبایی سروده می‌شود. شعر باران است و بی‌مناسبت می‌بارد. فروغ فرخزاد متوقف شد، شعرش، اما، مسافرت کرد. در شعرهای او شاعران تکرار می‌شوند. حرمت شعر تکرار می‌شود. در آب و خاک، و در باد و آتش. در «امروز»، در شعله‌های مقاومت انقلابی برای آزادی خلق و آزادی شعر.

با یاد دکتر ساعدی

صدای مضطرب بهت

کاظم مصطفوی

صدای مضطرب بهت

در انجماد آبی رگ

و سنگهای غروب و شبهای مکرر

صدای بغض می‌آید.

صدای ترکیدن حباب خونی سرفه‌های پیرمرد همسایه

و تگ تگ عصایی

که قلبی مدور

بر برگهای پیوسیده حک می‌گردد

صدای گامهای غربت

از میان سنگهای خزه

و نامهای گم در میان گورها

می‌آید.

این چه آوازی ست؟

که در نموری هوا

مرا به خاطره شادی خاک می‌خواند

۶۴/۹/۳۰

از هم‌میهنان گرامی می‌خواهد که برای کوتاه‌تر کردن عمر ننگین رژیم ضدبشری خمینی، در صورت توانایی، به صفوف ارتش آزادیبخش ملی بپیوندند و در صورتی که چنین توانی را در خود نمی‌بینند، به هر نحو که امکان دارد حمایت از مقاومت مسلحانه را هر چه گسترده‌تر و فعال‌تر کنند.

شورای ملی مقاومت ایران
۱۴ آبان ۱۳۶۶

تلگرام‌های مسئول شورا

به روسای کشورهای عرب

به مناسبت تشکیل کنفرانس سران عرب در عمان

محترماً، از سوی مقاومت عادلانه مردم ایران برای صلح و آزادی که درگیر مبارزه‌ی همه‌جانبه علیه رژیم ضدبشری خمینی است، مایلم در آستانه تشکیل کنفرانس سران عرب توجه شما را به نکات زیرین جلب نمایم:

همان طور که می‌دانید جنگ خانمانسوز ایران و عراق، که هشتمین سال خود را می‌گذراند و فقط خمینی بر ادامه آن اصرار می‌ورزد، آثار مخرب خود را نه تنها بر دو کشور ایران و عراق بلکه بر تمامی کشورهای مسلمان و عرب منطقه به جا گذاشته و تاکنون فقط در طرف ایران، ۱/۵ میلیون کشته و زخمی و معلول، صدها میلیارد دلار خسارت مالی، ۵۰ شهر و ۳۰۰۰ دهکده ویران، و میلیون‌ها نفر آواره به بار آورده است.

البته این جنگ خارجی قبل از هر چیز برای رژیم خمینی به مثابه سرپوشی بر بحرانهای روزافزون داخلی و سرکوب مردم و مقاومت ایران است، مقاومتی که تاکنون برای سرنگونی این رژیم و دستیابی به صلح و آزادی در ایران هفتاد هزار شهید و صد و چهل هزار زندانی سیاسی تقدیم کرده است. بی‌جهت نیست که تاکنون کلیه کوششهای بین‌المللی برای برقراری صلح و آزادی، از جمله قطعنامه ۵۹۸ شورای امنیت ملل متحد که مورد استقبال عموم مردم ایران قرار گرفته، از طرف رژیم خمینی با مخالفت و کارشکنی تمام روبرو شده است.

دجالیت رژیم خمینی دیرزمانی است که مرزهای جنگ‌افروزی و کشتار داخلی را درنوردیده و در راستای سیاست صدور تروریسم، که ذاتی این رژیم قرون وسطایی است، به شکستن حریم مقدسات اسلامی - که در ماجراجویی جنایتکارانه خمینی در مکه به اوج خود رسید - کشیده شده است.

